



تهیه شده در:

معاونت اقتصادی

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

مهرماه ۱۳۹۸

بررسی مسائل روز اقتصاد ایران

اقتصاد صلح؛ ضرورت خروج از
پارادایم فکری اقتصاد جنگ

همکاران این شماره:

ناظر: نصیبه خیری

مجری: فرناز صفدری

"تقدیم به کیبوتر سفید صلح، به شاخه زیتون، به رنگین کمان

به هرچه نشان صلح دارد

به امید آن که به ارمغان آورد

آنچه وعده کرده است"

لویید جف دوما (اقتصاددان)"

¹ *Lloyd Jeff Dumas:*

لویید جف دوما، اقتصاددان حوزه اقتصاد سیاسی، اقتصاد و سیاست‌گذاری عمومی و استاد دانشگاه تگزاس است. مقاله حاضر، برگرفته از کتاب *The Peacekeeping Economy: Using Economic Relationships to Build a More Peaceful, Prosperous, and Secure World* به قلم این استاد دانشگاه است که بنابر توصیف Burns H. Weston، استاد برجسته حقوق دانشگاه آیووا، یک کتاب حیاتی در یک زمان مهم و حیاتی است که همه افراد تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار - که به ضرورت ساختن آینده‌ای خیراندیشانه و مصلح اهمیت می‌دهند- در همه جای دنیا باید آن را بخوانند. به اعتقاد وی، این کتاب به لحاظ علمی بسیار ارزنده و متقن است.

اقتصاد صلح:

ضرورت خروج از پارادایم فکری اقتصاد جنگ

خلاصه مدیریتی

پیرو خروج یک‌جانبه و غرض‌ورزانه ایالات متحده آمریکا از برجام و به موازات بالا گرفتن گفتمان جنگ اقتصادی در سپهر سیاسی کشور که حتی جو روانی و فضای فکری آن باری را بر دوش اقتصاد تحمیل می‌کند، به نظر می‌رسد تصمیمات دیپلماتیک و سیاست خارجی کشور وفق شرایط پیش‌رو نیازمند تغییر است. در این مقاله می‌خوانیم که **گریزناپذیرترین چیز در دنیا تغییر است**. جهان تاکنون نمونه‌های فراوانی از تغییر پارادایم‌های فکری به خود دیده است که هر یک وفق شرایط پیش‌رو برای حداکثرسازی منافع جوامع اتخاذ شده‌اند. تغییر نگاه به زنان یکی از بارزترین این تغییرات است که نشان می‌دهد دنیا هرگاه باورها و پیش‌فرض‌های بنیادین خود را تغییر داده است به نتایج متفاوت و ارزشمندی رسیده است.

در شرایط فعلی کشور، سرمایه‌گذاری در **گفتمان اقتصاد صلح**^۱ شاید راهی برای حل چالش‌های پیش رو باشد. اقتصاد صلح، در یک تعریف کوتاه به معنای استقرار روابط اقتصادی بر پایه منافع متقابل کشورها (با حفظ اقتضائات لازم) به‌گونه‌ای است که با بهره‌گیری از روابط اقتصادی و حضور در شبکه جهانی فعالیت‌های اقتصادی بتوان امنیت ملی را از مسیر کم‌هزینه‌تر و کارآمدتر اقتصادی تأمین نمود، نه از مسیر نظامی. البته، در عرصه سیاسی فعلی جهان، ممکن است اتخاذ رویکرد کمتر نظامی قدری از منظر سیاسی، غیرعملی و خوش‌باورانه به نظر برسد؛ اما نمی‌توان امکان یا حتی امید به آن را از معادلات سیاسی دنیا حذف نمود. تغییر عادات فکری جوامع که ریشه‌دار و دیرینه هستند مانند اعتقاد به تشکیلات نظامی به عنوان منبع ضروری و نهایی تأمین امنیت ملی آسان نیست. اما این عادات در طول تاریخ به قیمت ریخته شدن خون‌های بسیار و از دست رفتن ثروت‌های عظیم تمام شده‌اند. در واقع، جنگ یا حتی تهدید به جنگ و آمادگی برای آن نیز، با سوق دادن ظرفیت‌های مولد اقتصاد به سوی میداین مبارزه، هزینه سنگینی را بر دوش نظام‌های اقتصادی ملی و حتی بین‌المللی تحمیل می‌کند. با سرمایه‌گذاری در راه‌های کم‌هزینه‌تر تأمین امنیت ملی و بین‌المللی، بهره‌های فراوانی عاید کشورها می‌شود و از مخاطرات بسیاری جلوگیری به عمل می‌آید. عملی‌ترین راه برای تحقق چنین هدفی، تمسک به **اقتصاد صلح** است.

در این مقاله به اصول بنیادین اقتصاد حفظ صلح و راهبردهای تحقق این اصول پرداخته شده است (مشمول بر ۴ اصل و ۲۰ راهبرد). **اصول اقتصاد صلح** متضمن کاهش فشار بر نظام‌های اقتصادی ملی و بین‌المللی و **افزایش مقاومت اقتصادی** هستند. زیرا هر عاملی که فشار را کاهش می‌دهد یا توانایی نظام‌ها را برای مقاومت در برابر فشار افزایش می‌دهد، زمینه بروز جنگ را کاهش می‌دهد و به حفظ صلح کمک می‌کند. چنانچه در این مقاله می‌خوانیم، دستیابی به اقتصاد صلح، بر محوریت **۴ اصل** استوار است:

- **اصل اول:** برقراری روابط اقتصادی متوازن و متقابلاً نافع بین کشورها
- **اصل دوم:** عدم وابستگی به واردات در تأمین کالاهای اساسی

^۱ در این مقاله، اقتصاد صلح یا به تعبیری اقتصاد حفظ صلح به اقتصادی اطلاق می‌شود که در آن ساختار روابط اقتصادی کشورها با یکدیگر به‌گونه‌ای است که انگیزه قوی برای کشورها ایجاد می‌کند تا امنیت ملی خود را بر اساس همکاری و مشارکت و بر مبنای منافع اقتصادی متقابل پایه‌گذاری کنند و در مقابل از اتخاذ سیاست‌های جنگ‌طلبانه خودداری نمایند. در اقتصاد صلح، امنیت ملی کشورها از طریق حضور در شبکه مناسبات اقتصادی جهان (البته، با حفظ اقتضائات لازم) تأمین می‌شود و این امر نیازمند تخصیص عوامل تولید به بخش‌های مولد اقتصاد و کاهش هزینه‌های نظامی و دفاعی است. دستیابی به اقتصاد صلح در گرو به‌کارگیری راهبردهایی است که از فشارها بر نظام اقتصادی ملی و بین‌المللی می‌کاهند و به افزایش مقاومت اقتصادی کمک می‌کنند. این راهبردها ذیل اصول ۴گانه اقتصاد صلح در این مقاله تشریح شده‌اند. این تفکر علی‌القاعده در برابر پارادایم فکری‌ای قرار دارد که اقتصاد را در شرایط جنگی می‌بیند. اقتصاد جنگ ایجاد می‌کند که کشور منابع را با اولویت دفاع و حفظ امنیت ملی به هزینه‌های دفاعی و نظامی تخصیص دهد که در بلندمدت آثار غیرقابل جبرانی برای اقتصادها (حتی اقتصادهای توسعه‌یافته) خواهد داشت.

- اصل سوم: گام برداشتن در مسیر توسعه
- اصل چهارم: کاهش فشارهای اکولوژیک

گسترش روابط اقتصادی با سایر کشورها (در صورتی که این رابطه متوازن و برای هر دو طرف منفعت بخش باشد) در پیشگیری از جنگ یا کاهش احتمال وقوع جنگ مؤثر است. پیوستن به نظام اقتصاد بین الملل با گره زدن منافع ملی کشورها به منافع سایر کشورها هزینه جنگ را برای طرفین افزایش می دهد. در عین حال، کشورها باید در حوزه هایی که آسیب پذیری در آن مهلک است، سطحی از استقلال را داشته باشند. وابستگی کشورها به واردات کالاهای اساسی آسیب پذیری آنها را در روابط خارجی با سایر کشورها افزایش می دهد. توسعه اقتصادی عامل دیگری است که هزینه جنگ را در عرصه بین الملل افزایش می دهد، زیرا جنگ مخرب نظام های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و کشورهای توسعه یافته تمایل ندارند این نظام ها را که به خوبی کار می کنند قربانی جنگ نمایند. از سوی دیگر، توسعه اقتصادی کشورها به معنای توان بیشتر آنها برای مقاومت در برابر فشارهای خارجی است. همچنین، در جوامع توسعه یافته که مزایای توسعه اقتصادی به طور گسترده تر و متوازن تر توزیع شده است، صلح دامنه وسیع تری از ذی نفعان را دربر می گیرد و توده های (ذی نفعان) بیشتری گرایش به حفظ صلح دارند. کاستن از اثرات مخرب آلاینده های زیست محیطی و محدود ساختن مخاطرات آنها نیز زمینه بروز جنگ میان کشورها را کاهش می دهد. فشارهای اکولوژیک اگر به خودی خود به جنگ نیانجامد اما می تواند به تنازعات دامن بزنند. در واقع، این نوع تنش ها می توانند با افزودن بر فشارهای نظام بین الملل، احتمال وقوع خشونت در پی سایر عوامل را تشدید کنند.

حفظ امنیت و ثبات نظام‌های سیاسی ملی و بین‌المللی در جهان امروز بیش از پیش به مسائل اقتصادی گره خورده است. در گذشته، مبنای معادلات دنیا بر اساس قدرت نظامی و امنیتی کشورها تعریف می‌شد و حفظ صلح جهانی از مسیر تقویت قوای جنگی و نیروهای نظامی می‌گذشت. اما دنیای مدرن امروز راه‌های متنوع‌تری را به سوی صلح و ثبات یافته است. **اقتصاد و حفظ روابط اقتصادی** پایدار با دنیا یکی از این راه‌ها است. ناگفته پیداست که بازیگران اصلی ارتباطات اقتصادی بین‌المللی، بنگاه‌های چندملیتی، نهادها و نظام‌های بین‌المللی هستند که در کنار دولت‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند. اما مشکل اینجاست که تصمیمات کلان مرتبط با چگونگی تأمین امنیت ملی (از طریق تخصیص منابع به بخش‌های نظامی یا غیرنظامی)، نحوه استقرار روابط اقتصادی متقابل با سایر کشورها و متعاقباً حضور بنگاه‌ها در شبکه تعاملات اقتصادی بین‌المللی را دولت‌ها می‌گیرند. در عین حال، هزینه هرگونه تنش و تقابل در شکل‌گیری این روابط را اقتصاد و بنگاه‌های هر کشور می‌پردازند. از این منظر، **اقتصاد صلح** با تأکید بر ضرورت ایجاد روابط اقتصادی بین‌المللی مسالمت‌آمیز قصد دارد ساختاری را پی‌ریزی کند که **انگیزه طرفین را در راستای حفظ صلح افزایش دهد**. اقتصاد صلح با پیوند مفهوم امنیت ملی کشورها به مناسبات اقتصادی، مفهوم امنیت را **نظامی‌زدایی می‌کند** که این دیدگاه در چارچوب تغییر ساختار هزینه‌فایده کشورها از ضرورت تخصیص منابع مولد اقتصاد به بخش‌های نظامی می‌کاهد. دنیا به این باور رسیده است که روابط اقتصادی بین‌المللی **انگیزه** برای اجتناب از جنگ ایجاد می‌کنند که این ساختارهای انگیزشی فرآیندهای جامعه‌شناختی، روانشناختی و سیاسی لازم را در جهت حفظ صلح تقویت می‌کنند. به اعتقاد لیبرال‌ها، وابستگی متقابل کشورها و تقویت روابط اقتصادی آنها موجب ایجاد **ساختارهای انگیزشی مثبت** می‌شود که تقویت‌کننده صلح و بازدارنده جنگ خواهد بود.

بازارها ابزار ایجاد شبکه‌های ارتباطی اقتصادی هستند که بر اساس اختیار طرفین برای تعاملات اقتصادی و تجاری **مشارکت‌جویانه** شکل می‌گیرند. آنچه بازارها را در کنار یکدیگر نگه می‌دارد **ساختارهای انگیزشی مثبت** است که **منافع طرفین** را شکل می‌دهند. وظیفه اقتصاد صلح، تغییر انسان، اخلاقیات یا فهم اجتماعی او از مسائل نیست. رسالت اقتصاد صلح، مهار کردن منافع اقتصادی یک‌جانبه کشورها و تضمین شکوفایی اقتصادی و امنیت تمام کشورهای طرف روابط اقتصادی است. اگرچه اقتصاد صلح ماهیتاً با انگیزه‌های بشردوستانه و جنگ‌ستیزانه همراه است، اما این رسالت مترادف با فداکاری در روابط بین‌الملل نیست.

بر اساس اصول اقتصاد صلح، تمسک به روابط اقتصادی مسالمت‌آمیز و انتقال پیام صلح‌دوستی به دنیا، دیپلمات‌ها و سران کشورها را از اخذ تصمیمات نظامی بی‌نیاز می‌کند. جنگ، منافع همه کشورهای طرف

رابطه اقتصادی را تحت الشعاع قرار می دهد و برای همه ذی نفعان هزینه آفرین است. اقتصاد به ما می آموزد که هزینه های واقعی همیشه نسبی هستند. بنابراین، ارزیابی هزینه برقراری اقتصاد صلح در عرصه بین المللی باید در مقایسه با هزینه های انسانی و مالی که تهدیدات جنگی یا استفاده از نیروهای نظامی دربر دارد صورت گیرد. بر اساس یک قاعده کلی، چنانچه میزان زیادی از منابع مولد اقتصادی که کمیاب هستند برای مدت طولانی به بخش های نظامی و دفاعی تخصیص پیدا کند، این امر به فروپاشی اقتصاد خواهد انجامید و در این میان تفاوتی بین اقتصادهای سرمایه داری یا سوسیالیستی، توسعه یافته یا در حال توسعه نیست. بنابراین، ضروری است کشورها نظام امنیت ملی خود را به گونه ای تعریف نمایند که وابستگی کمتری به استفاده از نیروهای نظامی یا حتی تهدیدهای نظامی داشته باشند. زیرا در این صورت منافع اقتصادی بلندمدت جامعه قربانی استفاده نامولد از منابع خواهد شد.

۲- راهبردهای حفظ امنیت ملی در تفکر اقتصادی

به جای فکر کردن به استراتژی امنیت ملی و بین المللی در قالب تسلیحات نظامی و نیروهای قهریه، شاید وقت آن باشد که شرایطی را ایجاد کنیم تا صلح به طور طبیعی و در نتیجه تعقیب منافع منطقه ای، ملی و محلی حاصل شود. در این مسیر، اقتصاد حرف های زیادی برای گفتن دارد. برای اقتصاددانان، جهان جایی نیست که تحت سلطه خشونت و قدرت باشد. پارادایم های فکری اقتصاد از جنس انتخاب و انگیزش هستند تا جبر و نیروی قهریه.

از دیدگاه اقتصادی، امنیت از جنس خشونت و تسلیحات نظامی نیست، بلکه در گرو برقراری روابط اقتصادی با سایر کشورها است. مناسبات کشورهای حاضر در جنگ سرد شاهدی بر این مدعا است. در طول جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی تنها کشوری نبود که سلاح های هسته ای و ملزومات مورد نیاز جهت تدارک حمله هسته ای ویرانگر علیه ایالات متحده آمریکا را در اختیار داشت. بریتانیا و فرانسه هم این توانایی را داشتند. با این حال، وقت، پول و انرژی که ایالات متحده آمریکا صرف چگونگی مقابله با تهدید هسته ای شوروی کرد در ارتباط با انگلیسی ها یا فرانسوی ها صرف نشد. اما به چه دلیل؟ آمریکا با انگلیس و فرانسه هم اختلافاتی داشت؛ اما پشت همه اختلافات آنها، فرانسوی ها و انگلیسی ها دوستان و متحدان آمریکایی ها به شمار می رفتند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، زمانی که ارتباط آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن با روسیه رو به گرمی گذاشت، همه دنیا احساس امنیت کرد. این در حالی است که تسلیحات نظامی روسیه که زمانی مایه نگرانی آمریکایی ها بود هنوز هم قابلیت استفاده داشت و همچنان به قوت خود باقی بود. اما بهبود رابطه دو کشور، مناسبات جهانی را به گونه دیگری رقم زد.

برای حل کردن پازل امنیت، اقتصاد بهترین پاسخ را دارد. دغدغه اقتصاد در بنیادی‌ترین شکل خود، پول، تحلیل‌های خرد ریاضی و آماری یا نظریه بازی‌ها نیست؛ بلکه «ارتباطات» است. اقتصاددانان، تکنسین‌هایی نیستند که فقط با مدل‌ها و داده‌ها سروکار داشته باشند. قسمت اعظم علم اقتصاد، به مطالعه رفتار انسان‌ها در ارتباط با نظام‌هایی که آنها برای تأمین نیازهای خود ایجاد کرده‌اند می‌پردازد.

جنگ‌های داخلی یا بین‌المللی می‌توانند انگیزه‌های متفاوتی داشته باشند. انگیزه برخی از جنگ‌ها ماهیت اقتصادی دارد و برخی دیگر به اقتصاد بی‌ارتباط هستند. اما اشتباه است اگر فکر کنیم اقتصاد در وقوع منازعات یا پیشگیری از جنگ‌ها نقش ندارد. به طور کلی، کشورها باید از تهدید یا استفاده از نیروهای نظامی علیه یکدیگر پرهیز کنند، زیرا ارتباطات مسالمت‌آمیز برای آنها نتایج و درس‌های قابل استفاده بیشتری دارد. آیا چنین استدلالی برای کشوری مثل آمریکا که بودجه‌های نظامی هنگفتی را به تصویب کنگره می‌رساند و بر این اساس استراتژی امنیت ملی خود را طراحی می‌کند قدری ساده‌انگارانه نیست؟ بالطبع، تغییر چنین نگرشی که ریشه عمیقی در باورهای کشورها دوانده است آسان نیست و نمی‌توان یک شبه به این باور رسید که قدرت نظامی کشورها مترادف با امنیت ملی آنها نیست.

اما تغییر این رویکرد غیرعملی نیست. اگر کشورها به این باور برسند که سیاست خارجی و مشی سیاسی داخلی آنها بر مبنای **فرضیات غلطی** پایه‌ریزی شده است، تغییر این فروض به تغییر ذهنیت و رفتار آنها خواهد انجامید. جوامع بشری پیش‌تر نیز تغییرات این‌چنینی را تجربه کرده‌اند. ایالات متحده زمانی سیاست‌های انزواطلبانه‌ای داشت و با این پیش‌فرض که تکیه بر ثروت طبیعی و موهبت اقیانوس‌های وسیع، آن را در برابر کشمکش‌های سیاسی و منازعات نظامی سایر نقاط جهان حفظ خواهد کرد در امور سایر کشورها مداخله نمی‌کرد. اما در پایان جنگ جهانی دوم آمریکایی‌ها به نتایج متفاوتی رسیدند که فرض‌های پیشین آنها را به چالش کشید. این تنها نمونه از **تغییر پارادایم فکری جهان** نیست. دنیا تا پیش از چند دهه اخیر، نگاه متفاوتی به جامعه زنان داشت که از مشارکت سیاسی آنها در تصمیمات سیاسی جلوگیری می‌کرد و حتی آنها را فاقد قدرت تصمیم‌گیری مستقل برای شرکت در انتخابات می‌دانست. اما امروز این رویکرد به کلی دگرگون شده است. این نمونه‌ها به ما می‌گویند که **هیچ چیز به اندازه تغییر گریزناپذیر نیست**. بر این اساس، هرچند با توجه به مناسبات سیاسی کنونی جهان ممکن است اتخاذ رویکرد جدید و کمتر نظامی قدری از منظر سیاسی غیرعملی و خوش‌باورانه به نظر برسد، اما نمی‌توان امکان یا حتی امید به آن را از معادلات سیاسی حذف نمود. در این خصوص، **کارآمدی سیاست‌ها** باید بیش از آشنایی با شیوه‌های قدیمی (وابستگی به مسیر طی شده) اساس راهبرد استراتژی تأمین امنیت ملی کشورها را تشکیل

دهد.

گاهی اوقات فقط کافی است ساختار تعیین هزینه-فایده تغییر کند تا فهم تصمیم‌سازان نسبت به گزینه‌های پیش رو متحول شود. در هیچ‌یک از راهبردهای اقتصادی، اقتصاددانان توسل به قوای قهریه یا تهدید را راه‌گشا نمی‌دانند. ابزارهای اقتصاد برای تأمین منافع عموم جامعه از جنس ایجاد ساختارهای انگیزشی و مشوق هستند، نه تهدید و ارعاب. برای نمونه، کارخانه‌ای را در نظر بگیرید که با تخلیه زباله و پسماندش به یک رودخانه موجب آلودگی آب آن رودخانه برای سایرین می‌شود. راه حل اقتصاددانان برای حل این مشکل، وضع مالیات بر واحد آلودگی برای بنگاه خاکی یا پرداخت یارانه به آن برای کاهش ضایعات کارخانه‌ای است؛ نه تهدید به بستن کارخانه و به زندان انداختن یا کشتن مدیریت کارخانه. در اقتصاد، اتخاذ چنین سیاست‌های تشویقی و تنبیهی شرایطی را ایجاد می‌کند که بنگاه‌ها داوطلبانه تصمیم به انجام کاری می‌گیرند که متضمن منافع عموم جامعه است.

مثال فوق به ما نشان می‌دهد که در تفکر اقتصادی لزوماً نتایج کوتاه‌مدت رفتارها با پیامدهای بلندمدت آنها یکی نیست. در واقع، آنچه مصلحت امروز است ضرورتاً بهترین و مناسب‌ترین گزینه ممکن در بلندمدت نخواهد بود. این تفکر، ما را از افتادن در تله «بازی قدرت» برای دستیابی به امنیت بین‌المللی در کوتاه‌مدت نجات می‌دهد. یکی از نمونه‌هایی که تاریخ در برابر ما قرار داده است تا بیاموزیم که همیشه تصمیمات کوتاه‌مدت در بلندمدت نتیجه بهینه ندارند، موظف ساختن آلمان به پرداخت غرامت‌های جنگی کمرشکن پس از جنگ جهانی اول است که به ظهور نازیسم در این کشور و شکل‌گیری فاجعه هولوکاست انجامید.

اقتصاددانان آموخته‌اند که تنها به آثار مستقیم و آشکار اقدامات توجه نکنند؛ بلکه در تفکر اقتصادی، واکنش‌ها و تعدیلاتی که اقدامات در طول زمان در پی خواهند داشت سنجیده می‌شوند. با وجود آنکه استفاده از مدل‌های ریاضی و ابزارهای تجربی جهت تعیین مؤلفه‌های امنیت ملی و بین‌المللی از شیوه‌های رایج در علم اقتصاد است، اما قدرت اصلی اقتصاد در استفاده از این ابزارها نیست. قدرت اصلی اقتصاد در شیوه نگرش آن به دنیا و پردازش مفاهیم نهفته است.

۳- بازی جنگ در میدان اقتصاد

در گذشته، گسترش جوامع و قلمرو فرمانروایی حاکمان ایجاب می‌کرد آنها منابع مالی کافی به تأمین تسلیحات جنگی و ارتش اختصاص دهند. البته، بیشتر مردم نقشی در ادامه جنگ یا نتیجه آن نداشتند. زندگی مردم، به‌ویژه معاش اقتصادی آنها همانند گذشته ادامه می‌یافت. اما از دو قرن پیش، این وضعیت شروع به تغییر کرد. در جنگ‌های ناپلئونی قرن ۱۸ در فرانسه نیروهای نآزموده نیز به خدمت گرفته شدند و

از این رو خون‌های بسیاری ریخته شد. جنگ دیگر حرفه گروه اندک نظامیون نبود، بلکه توده مردم عادی خود را درگیر آن یافته بودند. نیروهایی که تا پیش از جنگ در خدمت اقتصاد بودند، حالا خط مقدم جبهه‌های جنگ را تشکیل می‌دادند. ظرفیت مولد اقتصاد بخش لاینفک جنگ شده بود و از آنجاکه مردم عادی همگی برای جنگ بسیج شده بودند، دیگر زندگی آنها، اقامتگاه‌هایشان و محل‌های کارشان اهداف غیرنظامی تلقی نمی‌شد. جنگ جهانی اول و دوم، بمباران اتمی هیروشیما و ناگاساکی^۱، جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب، گسترش تسلیحات هسته‌ای در پاکستان، هند و کره شمالی و ظهور شبکه‌های تروریستی نظیر القاعده نمونه‌های دیگری از گسترش ماشین جنگ در دنیا هستند. در تمامی این نمونه‌ها اقتصاد بیش از سایر ابعاد اجتماعی ضربه خورده است و فجایع اقتصادی به بحران‌های اجتماعی و سیاسی انجامیده‌اند.

مسئله تنها خود جنگ نیست. حتی هزینه‌های آمادگی برای جنگ نیز بر دوش اقتصاد سنگینی می‌کند. هم جنگ و هم تهدید به جنگ دارای این قدرت تخریب هستند که نظام اقتصادی جهان را به نابودی بکشانند. اما پرسش اساسی این است که آیا می‌توان نظام اقتصادی جهان را در برابر جنگ محافظت کرد؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه؟ در ادامه مقاله و در چارچوب ادبیات اقتصاد صلح سعی شده است به این پرسش مهم پاسخ داده شود.

۳-۱- روابط اقتصادی: مانع و رادع جنگ یا سبب‌ساز آن؟

بحث در مورد همبستگی روابط اقتصادی و بروز منازعات خشونت‌آمیز سابقه بسیار طولانی‌ای دارد. بسیاری استدلال می‌کنند که تقریباً تمامی جنگ‌ها دلایل اقتصادی دارند. در واقع، در انگیزه نهایی بسیاری از جنگ‌ها، همیشه رد پای از علاقه به کنترل منابع طبیعی، دسترسی به بازارها یا خیلی ساده‌تر، تمایل به تصاحب کالاها و خدمات ارزشمند طرف دیگر (از جمله نیروی کار آنها) دیده می‌شود. علاوه بر این، برقراری روابط اقتصادی با سایر کشورها می‌تواند به منازعاتی دامن بزند که به درجات بحرانی و جنگ بیانجامند. مهم نیست که چه کسی برنده جنگ خواهد شد. حتی روابط اقتصادی که از دل این درگیری‌ها و پس از وقوع جنگ ظهور می‌کنند، اغلب دانه‌های جنگ‌های آینده را می‌کارند.

اما عده‌ای دیگر استدلال می‌کنند که **استقرار روابط اقتصادی مسالمت‌آمیز احتمال جنگ را کاهش می‌دهد.** با وجود آنکه ایجاد شبکه‌های ارتباطات اقتصادی از بروز تنازع بین کشورها جلوگیری نمی‌کند، اما

¹ Hiroshima and Nagasaki

ساختارهای انگیزشی حاصل از آن ایجاب می‌کند که طرفین در مسیر مصالحه و حل و فصل مسائل قدم بردارند. از آنجاکه قرار گرفتن در شبکه‌ای از مناسبات اقتصادی مستلزم استمرار تعامل با سایرین است، روابط اقتصادی سبب می‌شود انگاره‌های قومیتی و ملی که مردم کشورهای دیگر را بیگانه و غیرقابل اعتماد جلوه می‌دهند شکسته شوند و آستانه خشونت‌هایی از این نوع بالا برود. یک جمله معروف در تأیید اهمیت ارتباطات تجاری و اقتصادی بین کشورها می‌گوید «از مرزهایی که کالاها عبور می‌کنند، سربازان نمی‌گذرند». از این منظر، تقویت و گسترش روابط اقتصادی در مقیاس جهانی می‌تواند تنها نیروی قابل تمسک برای برپایی صلح و امنیت جهانی باشد.

۴- اقتصاد صلح و اصول بنیادین آن

اقتصاد صلح، ناظر به استقرار روابط اقتصادی بر پایه **منافع متقابل** کشورها به‌گونه‌ای است که با بهره‌گیری از روابط اقتصادی و حضور در شبکه جهانی فعالیت‌های اقتصادی بتوان امنیت ملی را از مسیر اقتصادی و نه از مسیر نظامی تأمین نمود. در واقع، برای استقرار اقتصاد صلح در مقیاس بین‌المللی، باید به این پرسش پاسخ داد که چطور می‌توان نیروهای اقتصادی را از کشورهای مختلف به‌گونه‌ای به کار گرفت که به طور داوطلبانه و بدون توسل به خشونت‌های سازمان‌یافته جویای مشارکت در حل و فصل مناقشات بین‌المللی و همکاری با یکدیگر باشند؟ پاسخ اقتصاد به این پرسش، ایجاد شبکه‌ای از **سازوکارهای تشویقی و تنبیهی** (ابزارهای انگیزشی مثبت و منفی) برای دستیابی به الگوهای رفتاری صلح‌طلبانه و مسالمت‌آمیز است. تأثیر ابزارهای انگیزشی مثبت بر **رفتارهای داوطلبانه** (که بر اساس همکاری و مشارکت متقابل طرفین شکل می‌گیرند) یکی از مفاهیم اصلی در **اقتصاد بازار** است که بر گسترش شبکه تعاملات اقتصادی و تجاری بین‌الملل تأکید می‌کند. اقتصاددانان باور دارند که رفتار انسان هدفمند است، نه تصادفی یا بر اساس انگیزه آنی. با فرض درست بودن این گفته می‌توان با ایجاد شرایطی که دستیابی به اهداف مورد نظر را آسان‌تر می‌کند در رفتار طرف مقابل تغییر ایجاد کرد. در واقع، ابزارهای اصلی اقتصاد برای تغییر رفتار طرف مقابل استفاده از ابزارهای انگیزشی منفی و مثبت (سیاست چماق و هویج) است که جوامع را به سمت الگوهای رفتاری صلح‌طلبانه سوق می‌دهند. با وجود آنکه ابزارهای تنبیهی نقش مهمی در ترک رفتارهای نامطلوب دارند، اما تأثیر آنها در تقویت رفتارهای مطلوب از ابزارهای انگیزشی مثبت و اقتصادی کمتر است. ابزارهای انگیزشی مثبت اقتصادی مؤثرتر هستند و هزینه‌های انسانی و اقتصادی کمتری دارند.

تحریم‌های اقتصادی مهم‌ترین شکل ابزارهای تنبیهی هستند که برای تأثیرگذاری بر رفتار سیاسی بین‌المللی کشورها به کار می‌روند. قدرت بازدارندگی تحریم‌ها بیشتر اقتصادی است تا نظامی. با وجود آنکه

به نظر می‌رسد اثربخشی تحریم‌های اقتصادی از حمله نظامی کمتر باشد، اما تاریخچه تحریم‌های اقتصادی این را تأیید نمی‌کند. تحریم‌های اقتصادی بخشی از چارچوب تنبیهی در راستای تغییر رفتار طرف مقابل در عرصه‌های ملی و بین‌المللی هستند که البته، هرگز مانند حملات نظامی خونبار نیستند. کنت بولدینگ^۱، اقتصاددان بریتانیایی مسئله جنگ و صلح را در قالب «نظریه گچ»^۲ توضیح می‌دهد. طبق این نظریه اگر به یک قطعه گچ تخته، فشاری بیش از توان آن وارد شود گچ می‌شکند. بولدینگ این‌گونه استدلال می‌کند که به طور مشابه، وقتی فشارهای اعمال‌شده به نظام بین‌المللی بیش از قدرت تحمل آن باشد، جنگ در می‌گیرد. بنابراین، برقراری صلح جهانی نیازمند کاستن از فشارها و افزایش مقاومت در برابر فشارها است. جنگ‌ها چندعلیتی هستند و راهکارهای چندجانبه را می‌طلبند. نظریه گچ به ما کمک می‌کند که در اغلب احتمالات به جنگ فکر کنیم. هرچیزی که موجب افزایش فشار یا تضعیف مقاومت در برابر فشارها می‌شود احتمال جنگ را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، هر چیزی که فشار را کاهش می‌دهد یا توانایی نظام‌ها را برای مقاومت در برابر فشار افزایش می‌دهد، به حفظ صلح کمک می‌کند. البته، هیچ آستانه ثابت، قابل اعتماد و آشکاری برای تعیین زمان وقوع جنگ وجود ندارد.

در میان این پیچیدگی و عدم اطمینان، به حداکثر رساندن ظرفیت حفظ صلح در نظام اقتصادی بین‌المللی بخشی از پاسخ به برقراری صلح پایدار در جهان است. برای اینکه اقتصاد بین‌الملل بتواند بیشترین کمک را به حفظ صلح جهانی داشته باشد، باید ترکیبی قوی از راهبردهای موثر بر کاهش فشار و افزایش مقاومت اقتصادی ارائه دهد. این راهبردها در قالب چهار اصل اساسی قرار می‌گیرند که ماهیت اقتصاد صلح را تشکیل می‌دهند:

۴-۱- اصل اول اقتصاد صلح: برقراری روابط اقتصادی متوازن و متقابلاً نافع بین کشورها

این ادعای لیبرالیسم که افزایش سطح فعالیت اقتصادی بین‌المللی به حفظ صلح کمک می‌کند، گفته پربیراهی نیست. البته، ماهیت این فعالیت‌ها از حجم آن مهم‌تر است. روابط اقتصادی و تجاری نامتقارن و بهره‌جویانه درگیری‌های بین‌المللی را افزایش می‌دهند، در حالی که روابط متعادل و متقابلاً سودمند برای طرفین، از میزان و شدت تقابل‌ها می‌کاهند. نظریه مزیت نسبی ریکاردو نیز چیزی بیشتر از تأکید بر جریان منافع به صورت متوازن بین طرفین نیست. در ادبیات اقتصادی، رابطه متوازن به رابطه‌ای گفته می‌شود که کارآمد است و منافع آن در ازای کمترین هزینه حاصل می‌شود.

¹ Kenneth Boulding

² Chalk theory

ابعاد فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی تنها محدود به تجارت نیست. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، جریانات سرمایه در قالب وام و پرداخت‌های انتقالی و گردش نیروی کار (مهاجرت) مصادیق مهم دیگری از فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی هستند که نقش مهمی در برقراری ارتباطات اقتصادی ایفا می‌کنند. حفظ توازن و منفعت متقابل در همه این نوع فعالیت‌ها اهمیت دارد. منفعت متقابل به معنای حفظ توازن در سهم و مشارکت طرفین و البته، بازده است. برای نمونه، کشوری که اقتصاد آن بسیار وابسته به واردات نفت است و بیشتر نفت مورد نیاز خود را از یک کشور ضعیف‌تر به لحاظ نظامی خریداری می‌کند؛ در صورتی که کالای مهمی به کشور ضعیف‌تر صادر نکند، ممکن است با انگیزه دستیابی به میداین نفتی کشور طرف مقابل آن را تهدید نظامی کند. به عبارتی، اگر تجارت از نقطه نظر حجم، اهمیت کالاهای مورد تبادل و عواید حاصله متوازن باشد قدرت پیشگیری آن (از جنگ) بیشتر از زمانی است که تنها از یک منظر چنین توازنی برقرار شده باشد. بالطبع، تمهیدات نهادی کشورها باید به گونه‌ای باشد که روابط متقابل آنها به معنای به تاراج رفتن ثروت آنها و ورودشان به بازی‌های نابرابر نباشد. رابرت کوهین^۱ به عنوان یکی از پیشگامان نئولیبرالیسم نهادگرا^۲، با تأکید بر منافع وابستگی متقابل در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌نویسد، تأکید لیبرال‌ها بر نهادسازی به دلیل آگاهی آنها از این موضوع است که دنیا بدون قواعد نهادی جنگلی خواهد بود که دولت‌ها برای سرکوب یکدیگر از نظر اقتصادی و نظامی، به جنگ و درگیری‌های مستمر وارد می‌شوند.

پایه‌گذاری روابط اقتصادی دوستانه با سایر کشورها به معنای استفاده از «قدرت نرم» در برابر «قدرت سخت» است. در حالی که قدرت سخت بر قدرت نظامی استوار است، قدرت نرم با تکیه بر ویژگی‌های مثبت اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاست داخلی جامعه به دنبال جذب و ترغیب کشورهای دیگر به برقراری

^۱ Robert Keohane

^۲ نئولیبرالیسم نهادگرا یا نهادگرایی نئولیبرال (neoliberal institutionalism/institutional neoliberalism) یکی از گرایش‌های مهم لیبرالیسم است که ضمن تأکید بر نقش مهم دولت‌ها در برقراری صلح و امنیت در عرصه بین‌المللی، به روابط فراتر از دولت‌ها اشاره دارد. این نظریه متعاقب تعمیق وابستگی متقابل کشورها و گسترش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در سده بیستم مورد توجه قرار گرفت. در این نظریه، نظام بین‌الملل، بی‌نظم و عرصه آناش‌ی در نظر گرفته شده است که می‌تواند امنیت ملی و بین‌المللی را به مخاطره اندازد. صاحب‌نظران این نظریه باور دارند مهار کردن رفتار منفعت‌طلبانه دولت‌ها در این فضا با ایجاد سازمان‌ها و نظام‌های بین‌المللی مؤثر است. از این رو، نهادگرایی نئولیبرال، نظریه‌ای در مورد نهادهای بین‌المللی است. نهادگرایی نئولیبرال، کشورها را مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل می‌داند. البته، نهادهای بین‌المللی استقلال حاکمیت‌های ملی را به چالش نمی‌کشند و کشورها را تحت انقیاد خود در نمی‌آورند. در این نظریه، کشورها به عنوان بازیگران عقل‌گرا نقش مهمی در روابط بین‌المللی بازی می‌کنند که دارای انگیزه‌هایی برای وابستگی متقابل به یکدیگر در سطح بین‌المللی هستند. به عبارت دیگر، کشورها دارای ترجیحات اولویت‌بندی شده هستند و بر اساس محاسبه عقلانی سود و زیان، اقدامات خود را در راستای حداکثرسازی ترجیحات و منافع خود انتخاب می‌کنند. در عین حال، افزایش سطوح وابستگی کشورها به یکدیگر زمینه ایجاد نهادهای بین‌المللی که مشوق رفتارهای مشارکت‌جویانه و مبتنی بر همکاری کشورها هستند را فراهم می‌آورد.

ارتباط است. در پایه گذاری روابط اقتصادی دوستانه با سایر کشورها باید علاوه بر توجه به عواید متوازن رابطه، به لزوم برخورداری از **قدرت تصمیم سازی متوازن** نیز توجه داشت. طرفین باید از قدرت تصمیم سازی متعادلی برخوردار باشند تا به هنگام لزوم بتوانند قواعد و ماهیت رابطه را تغییر دهند. در مجموع، رابطه اقتصادی متوازن را می توان با ویژگی های زیر تعریف نمود:

- توازن در منافع حاصله (متناسب با مشارکت طرفین)
- توازن در حجم تجارت
- توازن در قدرت تصمیم سازی

۴-۱-۱- راهبردهای تحقق اصل اول اقتصاد صلح

برقراری روابط اقتصادی متوازن و سودآور برای طرفین با این مانع مواجه است که بنگاه ها اغلب تمایل دارند منفعت بیشتری در قبال پرداخت هزینه کمتر کسب کنند. بنابراین، به منظور مهار رفتارهای فرصت طلبانه از سوی بنگاه هایی که موقعیت مسلط را در بازار دارند می توان از راهبردهای زیر استفاده کرد:

۱) سازماندهی و متناسب سازی اقدامات بنگاه هایی که موقعیت های ضعیف تری در بازار دارند به منظور مقابله با تسلط بر بازار و تعدیل عدم توازن قدرت به متوازن سازی روابط اقتصادی بنگاه ها کمک می کند. از جمله، سازماندهی کارتل های بازاریابی مؤثر (مانند اوپک) می تواند به حفظ توازن قدرت در بازار کمک کند.

۲) از آنجا که دولت هر کشوری مسؤول حفظ امنیت ملی آن است، در شرایطی که بنگاه ها وارد روابط اقتصادی استثمارگرانه می شوند، دولت ها باید با استفاده از اقتدار خود از روابطی که امنیت کشور را تهدید می کند جلوگیری نمایند. برای نمونه، در قوانین امنیت ملی کشورها، فروش فناوری های مرتبط با حوزه نظامی به سایر کشورها برای بنگاه های بخش خصوصی ممنوع شده است. وضع قوانین تجارت منصفانه و قوانین کار منصفانه از دیگر اقدامات دولت ها برای حمایت از روابط اقتصادی متوازن و متقابلاً سودآور برای کشورها است.

۳) تحقق روابط اقتصادی متوازن تر از طریق ایجاد تغییرات ساختاری و رویه ای در سازمان های بین المللی بین دولتی مانند سازمان جهانی تجارت که مسؤول وضع و اجرای قوانین تجارت جهانی است.

- ۴) تشویق کشورهای کمتر توسعه یافته به افزایش تجارت با کشورهای دیگر از طریق سازمان های تجارت منطقه ای و توافقنامه های تجاری. تجارت (و سرمایه گذاری) در میان کشورهایی که دارای قدرت بازار برابر هستند به طور معمول از توازن بیشتری برخوردار است.
- ۵) سازمان دهی کمپین هایی توسط سازمان های مردم نهاد که افراد و خانوارها بتوانند با استفاده از ابزارهایی مانند رأی گیری سهامداران، خروج سرمایه، تحریم توسط مصرف کننده و دیگر ابزارهای فشار، رفتارهای اقتصادی بهره کشانه بنگاه ها را متوقف نمایند.

۴-۲- اصل دوم اقتصاد صلح: عدم وابستگی به واردات در تأمین کالاهای اساسی

با وجود آنکه استقرار روابط اقتصادی متوازن با سایر کشورها احتمال وقوع جنگ را کاهش می دهد، اما وابستگی به کشورهای دیگر می تواند به طور ناخواسته زمینه ساز آسیب یافتن از طرف مقابل باشد که به دنبال محقق ساختن اهداف خود است. بهینه ترین راهبرد برای مبارزه با این مسئله، استقرار نظام اقتصادی بین المللی به صورت مستقل و در عین حال، دارای وابستگی متقابل است. این گفته به معنای کاهش توأم وابستگی در حوزه هایی از تعاملات اقتصادی است که آسیب پذیری کشورها در آن مهلک، و افزایش وابستگی در حوزه هایی است که منافع متقابل بیشتری به همراه دارد. کشوری که رفاه مردمش وابسته به واردات کالاهای اساسی یا خدمات ضروری مردم است، آسیب پذیری بیشتری را در روابط خارجی اش تجربه می کند. برای نمونه، کشوری که اقلام غذایی خود را وارد می کند در مقایسه با کشوری که کالای غیر ضروری مانند برنامه های تلویزیونی اش را از خارج تأمین می کند در معرض مخاطرات بیشتری در روابط بین الملل قرار دارد. تعریف کالاها و خدمات اساسی هر کشور که رفاه مردم آن را تحت الشعاع قرار می دهد، تاحدی تابعی از سطح توسعه یافتگی آن کشور است. چنانچه کشوری در تأمین کالاهای اساسی خود به کشورهای خارجی وابستگی نداشته باشد، آسیب پذیری به مراتب کمتری خواهد داشت و از امنیت بیشتری برخوردار خواهد بود. در واقع، کشورهای دیگر نمی توانند با ارسال پیام های تهدیدآمیز اقتصاد آن را به مخاطره اندازند. اما حتی کشورهای بسیار توسعه یافته نیز نمی توانند به چنین سطحی از استقلال دست پیدا کنند. بالطبع، کشورهای توسعه یافته تمایل کمتری دارند که از عواید حاصل از تخصص گرایی قانون مزیت نسبی چشم پوشی کنند. در اینجا باید تأکید کرد که منظور از قطع وابستگی، استقلال کامل نیست، بلکه کاستن از وابستگی در تأمین اقلام اساسی برای کاستن از فشارهای نظام بین الملل است. تقلیل وابستگی به تأمین کنندگان خارجی از سه طریق زیر امکان پذیر است:

- تولید داخلی کالاهای اساسی

- تنوع بخشی به کشورهای تأمین کننده کالاهای اساسی که موجب قطع وابستگی بیش از حد به یک کشور می شود.
- استقلال نسبی در تأمین کالاهای اساسی که به دلیل حفظ وابستگی متقابل در رابطه با طرف تجاری به سمت استقلال کامل پیش نرفته است. این استقلال مشروط در یک چارچوب زمانی منطقی و تا زمانی که طرف تجاری از طریق قطع صدور کالاهای اساسی فشاری وارد نکرده است، ادامه می یابد و همزمان برای دستیابی به استقلال در این زمینه تلاش می شود.

۴-۲-۱- راهبردهای تحقق اصل دوم اقتصاد صلح

قطع وابستگی به واردات کالاهای اساسی که اصل دوم اقتصاد صلح را تشکیل می دهد، به طور عمده بر راهبردهایی استوار است که مثل اصل قبل دولت باید در آنها نقش آفرینی کند. این راهبردها عبارتند از:

- ۱) وضع تعرفه بر واردات کالاهای اساسی.
- ۲) اعطای یارانه تولید به واحدهای تولیدی که به تولید کالاهای اساسی می پردازند.
- ۳) انجام طرح های تحقیق و توسعه به طور مستقیم توسط دولت یا حمایت غیرمستقیم دولت از انجام طرح ها در دانشگاه یا بخش خصوصی، با هدف تقویت پژوهش هایی که به پیشرفت فناوری های تولید کالاهای اساسی می پردازند.
- ۴) اطمینان از ذخایر کالاهای اساسی در انبارها در راستای حفظ امنیت ملی.
- ۵) تنوع بخشی به شبکه تأمین کنندگان اعم از دولتی و خصوصی که می تواند از سوی دولت و بخش خصوصی (به عنوان یکی از راهبردهای بخش خصوصی جهت کاستن از ریسک بنگاه ها در برابر فشار سرمایه گذاران) انجام شود.

۴-۳- اصل سوم اقتصاد صلح: گام برداشتن در مسیر توسعه

فقر و ناامیدی در بسیاری از کشورها زمینه ساز درگیری های خشونت آمیز است. جهان پس از جنگ جهانی دوم بیش از ۱۵۰ جنگ را تجربه کرده است که تقریباً تمامی آنها در کشورهای کمتر توسعه یافته به وقوع پیوسته است. مفهوم وسیعی مانند توسعه از دو بُعد اقتصادی و سیاسی قابل بررسی است:

منظور از توسعه اقتصادی، فرآیندی است که سطح زندگی اکثریت قریب به اتفاق جامعه را افزایش می دهد. مواردی مانند افزایش کمیت و کیفیت مسکن، غذا، پوشاک، حمل و نقل و مراقبت های پزشکی ذیل توسعه اقتصادی قرار می گیرند. علاوه بر این موارد، دسترسی به مشارکت کامل در فرآیندهای سیاسی، انتخاب حکمرانان، امکان شنیده شدن صدا شهروندان و جدی گرفته شدن شکایات و نظرات آنها به توسعه

اقتصادی اشاره دارند. توسعه به دو صورت **مستقیم** (از طریق تنوع بخشی به اقتصاد و متعاقباً کاهش مخاطره و افزایش بازده سرمایه گذاری داخلی) و **غیرمستقیم** (از طریق کاهش تنش های بین المللی و ثبات بخشی به جوامع) بر استقرار صلح جهانی تأثیرگذار است. منظور از **توسعه سیاسی**، فرآیندی است که برای اعضای جامعه آزادی های مدنی گسترده مانند آزادی بیان، آزادی تشکل ها و آزادی مطبوعات را فراهم می آورد و به حقوق انسانی افراد احترام می گذارد.

توسعه احتمال بروز جنگ را به طور معناداری کاهش می دهد که دلایل آن را می توان به قرار زیر برشمرد:

- جوامع توسعه یافته تمایل کمتری دارند تا نظام های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را که به خوبی کار می کنند در اثر جنگ به مخاطره بیندازند. جنگ و خشونت برای اقتصادهای توسعه یافته فاجعه بارتر است زیرا اقتصادهای توسعه یافته چیزهای بیشتری برای از دست دادن دارند.
- توسعه دامنه وسیعی از افراد را دربرمی گیرد و همین امر تعداد ذی نفعان صلح و گروه های نخبه ای که تمایل دارند از جنگ دور باشند را افزایش می دهد.
- توسعه، هم مقاومت در برابر جنگ را افزایش می دهد و هم قدرت منشأ فشار را برای تحمیل فشار کاهش می دهد.
- برای دستیابی به اصل اول اقتصاد صلح، یعنی برقراری روابط متوازن و متقابلاً سودمند بین کشورها، توسعه ضروری است. استقرار روابط متوازن و متقابلاً نافع با کشورهایی که در سطوح پایین توسعه هستند دشوار است. در مقابل، کشورهایی که توسعه یافته تر هستند، چیزهای بیشتری (از نظر کمیت، کیفیت و تنوع) برای ارائه به یکدیگر دارند.

پیش از ادامه بحث، توجه به تفاوت رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی ضروری است که این تفاوت در قسمت بعدی تشریح می شود.

۴-۳-۱- تفاوت توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی

مفهوم توسعه اقتصادی را نباید با رشد اقتصادی اشتباه گرفت. **رشد اقتصادی** به معنای افزایش اندازه اقتصاد و افزایش ارزش فعالیت های اقتصادی است که با محاسبه اندازه اقتصاد ملی (تولید ناخالص داخلی یا تولید ناخالص ملی) محاسبه می شود. رشد اقتصادی نمی تواند شاخص همه جانبه ای برای سنجیدن توسعه اقتصادی باشد زیرا تغییرات ساختاری اقتصاد (مانند تنوع ترکیب کالاها و خدمات تولید شده و تغییر نوع و ماهیت فعالیت ها) در آن نمود ندارد. رشد اقتصادی، همچنین، در مورد کیفیت کالاها و خدمات تولیدی و نحوه توزیع منافع حاصل از گسترش فعالیت های اقتصادی بین مردم چیزی به ما نمی گوید.

هدف توسعه اقتصادی بهبود وضعیت اقتصادی همه مردم است و تمرکز آن، برخلاف رشد اقتصادی، بیش از آنکه بر میزان تولید باشد بر چابکی تولید، چگونگی تولید و چگونگی توزیع و حتی مهم‌تر از آن، نشانگر تأثیر تمامی اینها بر ارتقاء استاندارد زندگی عموم مردم جامعه است. یک اقتصاد تک‌محصولی که به سرعت در حال رشد است، اما توزیع ثروت در آن در دست ۵ درصد جامعه است، با وجود آنکه رشد سریعی دارد اما لزوماً در حال توسعه نیست. در مجموع، رشد اقتصادی نشان از بزرگ شدن اندازه اقتصاد دارد و توسعه اقتصادی حاکی از بهتر شدن اقتصاد است (به معنای بهبود ساختاری اقتصاد و ارتقاء رفاه اکثریت قریب به اتفاق شهروندان جامعه).

دستیابی به اثربخش‌ترین شیوه‌های رسیدن به توسعه اقتصادی پایدار همچنان از موضوعات مورد مناقشه اقتصاددانان است، زیرا توسعه اقتصادی پایدار امری چندبعدی قلمداد می‌شود. با این حال، عواملی مانند سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و زیرساخت‌های فیزیکی در کنار غلبه بر موانع توسعه نظیر فساد و استفاده غیرمولد از منابع، جزء راهبردهای کلیدی توسعه پایدار به شمار می‌روند که مورد توافق اکثر اقتصاددانان قرار دارند.

۴-۳-۲- راهبردهای تحقق اصل سوم اقتصاد صلح

راهبردهایی که به اصل سوم اقتصاد صلح، یعنی گام برداشتن در مسیر توسعه می‌انجامند به قرار زیر هستند:

- (۱) گسترش بازارهای صادراتی برای تولیدکنندگان در کشورهای در حال توسعه از طریق کاهش یا حذف موانع تجاری کشورهای بیشتر توسعه‌یافته در برابر محصولات کشاورزی کشورهای کمتر توسعه‌یافته می‌تواند موجب توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته گردد. چنانچه بخش عمده‌ای از درآمدهای حاصل از افزایش تجارت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته در دست طبقه نخبه این کشورها باشد، دولت‌های آنها می‌توانند با استفاده از اخذ مالیات و برنامه‌های رفاهی یا سرمایه‌گذاری هدفمند دولتی در سرمایه اجتماعی، عواید حاصله را به‌گونه‌ای توزیع کنند که رشد اقتصادی را به توسعه اقتصادی واقعی تبدیل نمایند.
- (۲) افزایش همکاری و مشارکت در طراحی و اجرای طرح‌های حمایتی بین دو کشور ارائه دهنده و دریافت‌کننده کمک‌های بین‌المللی می‌تواند گام مؤثری در راستای توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته باشد. افزایش این نوع همکاری‌ها، «مالکیت» مشترک طرح‌های توسعه‌ای را ارتقاء می‌دهد که موجب افزایش ضریب موفقیت آنها می‌شود. علاوه بر این، در قالب این همکاری‌ها

طرح‌های توسعه‌ای امکان بیشتری برای تطابق با محیط‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای دریافت کننده کمک پیدا می‌کنند که موجب می‌شود کمک‌ها مؤثرتر واقع شوند.

(۳) اجرای مؤثر برنامه‌های مبارزه با فساد و کاهش بودجه‌های نظامی که از شروط دریافت کمک‌های توسعه‌ای هستند می‌تواند نقش مهمی در توسعه کشورها ایفا کند. در واقع، با اجرای این اقدامات هزینه تخصیص منابع به فعالیت‌های نامولد از منظر اقتصادی، از جیب توسعه خرج نخواهد شد.

(۴) افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های بهداشت و آموزش، راهبرد دیگر توسعه کشورهای در حال توسعه است. نیروی کار بهره‌ور، ارزشمندترین سرمایه در توسعه جوامع است.

(۵) افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی راهبرد دیگری است که به تحریک توسعه کمک می‌کند. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از طریق جذب سرمایه خارجی و فناوری‌های نوآورانه، توسعه را در کشورهای کمتر توسعه‌یافته (که با مشکل کمبود سرمایه و فناوری‌های پیشرفته روبه‌رو هستند) تحریک می‌کند. همچنین، باید از وابستگی طولانی‌مدت به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اجتناب کرد.

۴-۴- اصل چهارم اقتصاد صلح: کاهش فشارهای اکولوژیک^۱

رقابت برای بهره‌برداری از انرژی و منابع طبیعی تمام‌شدنی بی‌شک می‌تواند زمینه‌ساز بروز درگیری و نزاع بین کشورها باشد. میل به تصاحب مواد خام و انحصاری ساختن استفاده از آن یکی از دلایل مسلم استعمار کشورها توسط قدرت‌های برتر اقتصادی و نظامی در سده‌های پیشین بوده است. چنین انگیزه‌هایی هنوز هم می‌تواند کشورها را در تقابل با یکدیگر قرار دهد.

عامل اکولوژیک بعدی که می‌تواند نقش مهمی در بروز جنگ میان کشورها ایفا کند آلاینده‌های زیست‌محیطی است. مخاطرات زیست‌محیطی مرزهای سیاسی نمی‌شناسند. فجایع زیست‌محیطی نظیر چرنوبیل^۲ و سایر چالش‌های زیست‌محیطی مانند باران اسیدی به وضوح نمایانگر اثرات مخربی هستند که از مرزهای سیاسی کشورها فراتر می‌روند. این نوع مخاطرات زیست‌محیطی و اکولوژیک که از مرزها فراتر می‌روند شاید به جنگ نیانجامند، اما به تنازعات بسیاری دامن می‌زنند. تنش‌هایی از این دست با افزایش فشار بر نظام بین‌الملل، احتمال وقوع خشونت در اثر سایر عوامل را تشدید می‌کنند.

^۱ اکولوژی یا بوم‌شناسی به رابطه متقابل موجودات زنده (اعم از گیاهان، جانوران و انسان‌ها) و زیست‌بوم (محیط زندگی) آنها اشاره دارد.

^۲ فاجعه هسته‌ای چرنوبیل در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ در اثر انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل در اوکراین رخ داد و به تمام کشورهای همسایه این کشور خسارات سنگینی وارد کرد.

روش‌های زیر برای کاستن از اثرات مخرب زیست‌محیطی و اکولوژیک پیشنهاد می‌شوند:

- توجه بیشتر به استفاده مؤثر از منابع طبیعی
- بهره‌برداری گسترده از فناوری‌ها و روش‌های کاهش آلاینده‌های زیست‌محیطی
- تغییر رویکرد از رشد اقتصادی کمی به رشد اقتصادی کیفی، به‌ویژه در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته

۴-۴-۱- راهبردهای تحقق اصل چهارم اقتصاد صلح

اصل چهارم اقتصاد صلح، یعنی کاهش فشارهای اکولوژیک، به راهبردهایی اشاره دارد که آلودگی‌های زیست‌محیطی و رقابت بر سر منابع پایان‌پذیر را مورد توجه قرار می‌دهند.

- ۱) کاهش وابستگی به منابع پایان‌پذیر و استفاده بیشتر از انرژی‌های تجدیدپذیر و زیست‌فناوری‌ها با وضع مقررات تنظیمی در قالب اجرای سبد استاندارد انرژی‌های تجدیدپذیر^۱ و قوانین هوای پاک برای بنگاه‌های بخش خصوصی، نخستین راهبرد کاهش فشارهای اکولوژیک است.
- ۲) افزایش مالیات بر انرژی و منابع طبیعی پایان‌پذیر، وضع مالیات بر تولید آلاینده‌ها و زباله‌های جامد، اعطای یارانه به استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر در جهت تقویت انگیزه بخش خصوصی و مصرف‌کنندگان برای صرفه‌جویی در انرژی و بازیافت مواد و کاهش هدررفت منابع نیز به کاهش فشارهای اکولوژیک کمک می‌کنند.
- ۳) اعطای مشوق‌های مثبت در قالب تأمین بودجه از محل درآمدهای مالیاتی و صندوق‌های عواید عمومی یا ایجاد مشوق‌های منفی (یا عوامل بازدارنده) از طریق اعمال فشارهای تنظیمی در راستای تشویق تحقیق و توسعه به منظور افزایش بهره‌وری انرژی و کاهش هزینه انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های کاهنده آلودگی.
- ۴) استفاده از دولت به عنوان بازار اولیه‌ای که می‌تواند توسعه و استفاده از فناوری‌های نوین کاهش مصرف انرژی و آلودگی هوا را ترویج کند راهبرد بعدی است. این امر ریسک بخش خصوصی را کاهش می‌دهد. از طرفی، افزایش تولید فناوری انرژی‌های نو به معنای کاهش هزینه‌های واحد تولیدی و اطمینان‌بخشی به مصرف‌کنندگان و کسب‌وکارها جهت افزایش احتمال خریداری این فناوری‌ها است.

^۱ سبد استاندارد انرژی‌های تجدیدپذیر (renewable portfolio standards) قانونی است که مستلزم افزایش تولید انرژی از منابع انرژی تجدیدپذیر مانند باد، انرژی خورشیدی و زیست‌توده‌ها است.

۵) تغییر رویکرد از تأکید بر رشد اقتصادی کمی به رشد اقتصادی کیفی، به ویژه در کشورهای بیشتر توسعه یافته که از فشار بر منابع طبیعی محدود و پایان پذیر کره زمین کم می کند و آلودگی های زیست محیطی را کاهش می دهد.

در مجموع، در بالا ۲۰ راهبرد ذیل ۴ اصل اقتصاد صلح مطرح شده است که رعایت این اصول از جانب دولت ها، بخش خصوصی و مردم موجب می شود اقتصاد در مسیر حفظ صلح و دوری از جنگ و تقابل به کارکرد اصلی و مولد خود بپردازد. در ادامه، پس از پرداختن به ضرورت جایگزینی گفتمان جنگ با گفتمان صلح، حدود و ثغور نقش نهادها، دولت، و جایگاه جهانی شدن در اقتصاد صلح مورد بررسی قرار گرفته است.

۵- ضرورت تغییر گفتمان جنگ به گفتمان صلح در چارچوب اقتصاد صلح

جنگ دفعاً و به یکباره اتفاق نمی افتد. جنگ نتیجه بالا گرفتن تنش های مختلف در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روانشناختی و حتی مذهبی است. تصمیمات و اتفاقاتی که ناگهان آتش جنگ را شعله ور می کنند تنها علل آستانه ای هستند. عوامل زمینه ساز جنگ معمولاً بلندمدت هستند و بسیار پیش تر از وقوع جنگ شکل گرفته اند. در غیاب نهادها یا رفتارهای پیش گیرنده و خنثی کننده که بتوانند تنش ها را کاهش دهند، احتمال بروز خشونت داخلی یا جنگ های بین المللی افزایش پیدا می کند. از این منظر، جنگ پدیده ای است که احتمال وقوع آن را می توان در بستر شرایط اجتماعی، سیاسی و اجتماعی هر جامعه پیش بینی نمود. بر این اساس، کلید حفظ صلح، مطابق با اصول اقتصاد صلح، در نگهداشت شرایط به گونه ای است که فشار وارد شده به کل مجموعه (متشکل از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی)، از قدرت مقاومت آن کمتر باشد. از آنجا که تشخیص آستانه تحمل چنین فشاری در عمل دشوار است، منطق حکم می کند شرایط به گونه ای حفظ شود که فشار همواره در پائین ترین سطح ممکن و مقاومت در بالاترین سطح خود قرار داشته باشد. این دقیقاً همان چیزی است که اقتصاد صلح برای آن تمهید شده است.

بر خلاف خشونت های مجرمانه و بین فردی، جنگ یک نهاد اجتماعی است. اغلب قربانیان جنگ، به دست کسانی کشته می شوند که هیچ مسئله شخصی با یکدیگر نداشته اند و حتی همدیگر را از نزدیک ندیده اند. تمام نهادهای اجتماعی و از آن جمله جنگ، به دست کسانی رقم می خورند که برای رسیدن به اهداف معین و مهمی آنها را تدارک دیده اند. اما حتی قدیمی ترین و دیرپاترین نهادها هم زمانی که اهدافشان عوض می شود، در معرض تغییر قرار می گیرند. وقتی فهم جامعه از کارآمدترین راه دستیابی به اهداف تغییر کند یا مشروعیت خود اهداف در چشم جامعه دگرگون شود، نهادها نیز دستخوش تغییر می شوند.

جنگ نیز از آن دسته نهادهایی است که کارکرد خود را به عنوان عامل اصلی حفظ صلح و امنیت در طول زمان از دست داده است. زیرا جنگ بسیار مخرب و آمادگی برای آن بسیار هزینه‌زا است. در یک نگاه واقع‌بینانه، **تغییر گفتمان جنگ به گفتمان صلح** (به تعبیری، حرکت از آنچه کارایی خود را از دست داده است به سمت آنچه که کار است)، عملیاتی‌ترین تصمیم در شرایط فعلی دنیا است.

تغییر باورها، عرف‌های اجتماعی و حتی دیرینه‌ترین نهادهای اجتماعی شاید سخت باشد اما غیرممکن نیست. زیرا هیچ چیز تغییرناپذیر نیست. جهان تغییر پارادایم‌های فکری بسیاری را به خود دیده است. زمانی در آمریکا زنان از حق رأی برخوردار نبودند. کمتر از هفت دهه پیش، سیاه‌پوستان آمریکا حق آب خوردن از آب‌خوری‌های سفیدپوستان را نداشتند. سرویس‌های بهداشتی، کلاس‌های درس و همه چیز آنها از سفیدپوستان جدا شده بود. بار دیگر، در سال‌های ابتدایی قرن بیست‌ویکم، دنیا شاهد تغییرات شگرفی در رویکردها، فناوری، شرایط سیاسی و اقتصادی پیرامون نهاد جنگ و نظامی‌گری^۱ بوده است. اما همچنان جای بهبود وجود دارد. نهادهای اجتماعی و رویه‌های مستقر و دیرینه به یکباره از بین نمی‌روند. باید یک جایگزین وجود داشته باشد تا چشم‌اندازی الزام‌آور را با مسیری عملیاتی تلفیق کند. اقتصاد صلح با داشتن این ویژگی‌ها جایگزین مناسبی است که کمک می‌کند از جنگ و نظامی‌گری به عنوان گزینه‌های مهجور گذشته -و نه تهدیدی برای آینده- گذر کنیم و به سوی صلح پیش برویم.

۶- نقش نهادها و سازمان‌ها در برقراری اقتصاد صلح

پس از پرداختن به اصول ۴گانه اقتصاد صلح و تشریح راهبردهای عملیاتی جهت محقق ساختن این اصول، باید به این موضوع مهم پرداخته شود که نهادها و سازمان‌ها با چه ویژگی‌هایی می‌توانند زمینه تحقق این راهبردها را فراهم کنند. داگلاس نورث^۲ اقتصاددان نهادگرا معتقد است که تغییر، فرآیندی تدریجی و تکوینی است، به عبارتی، به یکباره رخ نمی‌دهد. برای دستیابی به تغییر اقتصادی در چنین چارچوبی، باید به ترکیبی از چشم‌انداز^۳ و عمل‌گرایی^۴ مجهز شد. در چشم‌انداز، آنچه در عالم واقع قابلیت تحقق دارد مد نظر است که باید در کنار عمل‌گرایی به معنای برخورداری از برنامه‌ای عملیاتی برای حرکت از نقطه آغاز به نقطه انجام تکمیل گردد. در عین حال، چنانچه حرکت در مسیر تغییر بدون چشم‌انداز باشد، عمل‌گرایی به

¹ Militarism

^۲ داگلاس نورث (Douglass North) اقتصاددان نهادگرا و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۳ است.

³ Vision

⁴ Pragmatism

تنهایی اگر بتواند ما را به جایی رهنمون سازد، کاملاً تصادفی خواهد بود. از سوی دیگر، بدون برخورداری از برنامه عملی، چشم‌انداز چیزی فراتر از رؤیاهای دست‌نیافتنی نیست.

برای تحقق تغییرات اقتصادی مورد نیاز اقتصاد صلح (با فرض برخورداری از چشم‌انداز و عمل‌گرایی)، چنانچه **نهادهای و سازمان‌های مورد نیاز** موجود باشند، اصلاح یا مجهز نمودن آنها به ساختارهای تکمیلی مربوط به اقتصاد صلح آسان‌تر از تأسیس آنها از نقطه صفر خواهد بود. نهادهای را می‌توان به صورت زیر تعریف کرد:

- **نهادهای در تعریف نورث** محدودیت‌های ابداعی بشر هستند که تعاملات انسانی را در قالب قیود مشخص شکل می‌دهند. مراد او از نهادها، قواعد رسمی و غیررسمی نانوشته (هنجارهای رفتاری) هستند که گزینه‌های پیش روی بازیکنان را مقید می‌سازند. بر اساس این تعریف، نورث به‌خوبی میان **نهادهای (به مثابه قواعد بازی)** و **سازمان‌ها (به مثابه بازیکنان)** تمایز قائل می‌شود. او تأکید می‌کند که این دو بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را شکل می‌دهند.
- **رابط کوهین^۱ و برخی دیگر** از نظریه‌پردازان نهادی، نهادها را در معنای جامع‌تری به کار می‌برند که برخلاف نورث، به طور **توأمأً دربرگیرنده قواعد و سازمان‌ها** است. برای این دسته از نظریه‌پردازان، نقش نهادهای بین‌المللی در هماهنگ‌سازی **فعالیت‌های مشارکتی** بسیار مهم است. مفهوم **همکاری و مشارکت** از آن جهت برای این دسته از نظریه‌پردازان اهمیت دارد، که **نظام اقتصاد بازار** پیرامون شبکه‌ای از تعاملات **داوطلبانه** بر مبنای **اصل همکاری و مشارکت** شکل گرفته است. از این منظر، آنچه در عرصه بین‌الملل بستر روابط اقتصادی کشورها را شکل می‌دهد یک قدرت مطلقه واحد نیست که با توسل به قوه قهریه بتواند تمام بازیگران بین‌المللی (اعم از کشورها، بنگاه‌ها و افراد) را مجبور به پیروی از **قواعد بازی** کند. بلکه، آنچه روابط اقتصادی کشورها را در نظام اقتصاد بازار شکل می‌دهد، اصل همکاری و مشارکت در قالب **ساختارهای انگیزشی** است که این ساختارها بر مبنای **منافع** هر یک از طرفین پی‌ریزی شده‌اند. به عبارتی، هیچ اضطرار و اجباری در کار نیست. این قواعد رفتاری شکل گرفته می‌توانند در بستر نهادهای مشخص تقویت شوند. برخی از نهادهای پشتیبان (مانند حقوق قراردادهای بین‌المللی) توسط دولت‌های ملی بر بازیگران فروملی (مانند بنگاه‌ها) وضع و اجرا می‌شوند. پاره‌ای دیگر از قواعد، نیازمند سازمان‌های بین‌دولتی بین‌المللی و فراملی هستند. نظام بازار در واقع، شبیه به یک بازی

¹ Robert Keohane

ادامه‌دار و بسیار تکرارشونده است. شواهد تجربی ناظر بر نظریه بازی‌ها نشان می‌دهد که راهبردهای مشارکتی و مبتنی بر همکاری در بازی‌های تکراری قابلیت تحقق بیشتر و آسان‌تری نسبت به بازی‌های یک بار تکرار دارند. زیرا بازیکنان با علم به آنکه بازی دوباره تکرار می‌شود همکاری را انتخاب می‌کنند. این در حالی است که در بازی‌های یک بار تکرار، تخطی از هنجارهای رفتاری و عدم توجه به منافع طرف مقابل (به معنای عدم همکاری متقابل) از آنجا که به بیشینه شدن عایدی هر بازیکن می‌انجامد بسیار وسوسه‌کننده است. در بازی‌های ادامه‌دار و تکراری، عواید کوتاه‌مدت ناشی از رفتار بد (به معنای عدم همکاری) بسیار کمتر از خسارات بلندمدت ناشی از قطع همکاری سایر بازیکنان است. برای نمونه، منافع کوتاه‌مدت حاصل از نقض قرارداد یا عدم بازپرداخت وام بسیار کمتر از هزینه‌ای خواهد بود که طرف خاطی در آینده به دلیل عدم همکاری تأمین‌کنندگان در ارائه خدمات یا استنکاف وام‌دهندگان از اعطای وام به او خواهد پرداخت. با وجود آنکه بازی‌های ادامه‌دار بی‌نقص نیستند، اما خطر قطع همکاری طرف (بازیکن) مقابل در این نوع بازی‌ها مانع بروز رفتار فرصت‌طلبانه می‌شود.

در نگاه اول، به نظر می‌رسد اصول بنیادین اقتصاد صلح که در این مقاله تشریح شد، ناظر بر قواعد بازی و مبنای نهادها به تعبیر نورث هستند. اما این موارد بیش از آنکه به مثابه قواعد به معنای نهادی باشند، راهبردهایی برای به خدمت گرفتن نیروی منفعت شخصی طرفین در چارچوب نهادهای سرمایه‌داری برای ایجاد رفاه و امنیت در جامعه هستند. برای این منظور، نهادهای بین‌المللی باید با بسط و تقویت زمینه همکاری بین کشورها، امکان تعقیب منافع یک‌جانبه آنها را محدود کنند. از نقش دولت‌ها در این میان نمی‌توان گذشت. دولت‌ها باید برای گسترش این همکاری‌ها ترغیب شوند. نهادهای بین‌المللی باید اهداف مشترک دولت‌ها را تقویت و تسهیل کنند و به تدریج تصور آنها را از منفعت شخصی تغییر دهند تا دامنه همکاری بین کشورها گسترش پیدا کند. به گونه‌ای که در قالب یک ساختار مشوق و در بستر نهادهای پشتیبان (که شاکله نظام بازار را تشکیل می‌دهند)، همکاری دولت‌ها در جهت ایجاد تغییرات تکاملی و تطوری مورد نیاز اقتصاد بین‌المللی حافظ صلح شکل می‌گیرد. در بخش بعدی، به نقش دولت‌ها در اقتصاد صلح پرداخته شده است.

۷- نقش دولت‌ها در برقراری اقتصاد صلح

نقش دولت در اقتصاد صلح بیش‌تر به حوزه اجرا بازمی‌گردد. در اقتصادهای بازار، مناسب‌ترین نقشی که برای دولت تعریف می‌شود، تأمین زیرساخت‌های قانونی مورد نیاز جهت تسهیل سرمایه‌گذاری و مبادله و

حصول اطمینان از این امر است که اثر تجمعی اقدامات بنگاه‌های بخش خصوصی به نفع کل جامعه است. در واقع، دخالت دولت در اقتصاد و تصدی‌گری آن در بخش خصوصی امری ناکارآمد و نامناسب تلقی می‌شود. با این مسئله نباید از منظر ترجیحات ایدئولوژیک برخورد کرد. بلکه باید آن را از منظر اطلاعات، دانش و انگیزه دولت در مقایسه با بنگاه‌های بخش خصوصی بررسی نمود. به نظر نمی‌رسد دولت‌ها اطلاعات کافی در مورد عملیات درون‌شرکتی بنگاه‌ها داشته باشند یا از دانش کافی در زمینه تولید محصولات متنوع کارخانجات برخوردار باشند تا بتوانند آنها را به طور مثال در تغییر رویه‌های جزئی تولید که منجر به آلاینده‌گی محیط‌زیست و چالش‌های اکولوژیک می‌شود راهنمایی کنند یا به آنها بگویند دقیقاً از چه نوع سوختی استفاده کنند یا نکنند. اما در مقابل می‌توانند به منظور حفظ منافع جامعه، با تعریف ساختارهای انگیزشی مبتنی بر هزینه (مانند وضع جریمه برای تخطی از سطوح تعریف‌شده، در کنار پایش مستمر انتشار آلاینده‌ها)، بنگاه‌ها را تشویق کنند که انتشار آلاینده‌های زیست‌محیطی خود را کاهش دهند. در نهایت، این بنگاه‌ها خواهند بود که مقرون به صرفه‌ترین راه را برای کاهش مخاطرات اکولوژیک کسب‌وکار خود خواهند یافت. در مجموع، از دولت انتظار می‌رود قواعد بازی را به‌نحوی تنظیم کند که منافع افراد را با منافع جمعی هم‌راستا سازد، نه اینکه در جزئیات بنگاهداری و رفتارهای اقتصادی بخش خصوصی یا ارتباطات آن ورود پیدا کند.

در مثال فوق، کاهش فشارهای اکولوژیک (اجرای اصل چهارم اقتصاد صلح) وضع و اجرای قوانینی را می‌طلبد که آثار جانبی منفی فعالیت‌های بنگاه‌ها را محدود و درونی‌سازی کند. بازیگران بخش خصوصی، در هزینه-فایده فعالیت‌های اقتصادی خود مادام که به طور مستقیم از تبعات آثار جانبی منفی فعالیت‌های خود متأثر نشوند توجهی به این اثرات منفی نخواهند داشت. دولت‌ها موظف هستند بخش خصوصی را مکلف سازند که هزینه آثار جانبی منفی فعالیت‌های خود را بپردازد و از سوی دیگر، چنانچه فعالیت‌های اقتصادی بنگاه‌ها دارای اثرات سرریز مثبت باشد، آنها باید در بخشی از عواید این آثار جانبی مثبت سهیم گردند. در چنین شرایطی، این آثار دیگر اثرات صرفاً خارجی نخواهند بود؛ بلکه برای بخش خصوصی درونی می‌شوند و در تصمیمات بخش خصوصی در ارتباط با هزینه-فایده فعالیت‌ها لحاظ می‌گردند. در این خصوص دولت‌ها حتی می‌توانند با کمک بخش خصوصی به ایجاد سازمان‌های بین‌المللی مبادرت ورزند که این سازمان‌ها مانند یک ابزار چندمنظوره و چندجانبه در خدمت اجرای اصول اقتصاد صلح باشند. دولت‌ها همچنین می‌توانند در قلمرو جغرافیایی و حیطه تصمیم‌گیری خود، نهادهایی را ایجاد نمایند که انگیزه افراد را در راستای اصول اقتصاد صلح هدایت و تقویت کنند.

علاوه بر این، دولت‌ها می‌توانند با اعمال فشار مقرراتی بر بنگاه‌ها مانع ورود آنها به روابط اقتصادی بهره‌کشانه شوند (اجرای اصل اول اقتصاد صلح). قوانین ناظر بر «کار منصفانه» و «تجارت منصفانه» که به‌ویژه در

کشورهای با درآمد بالا اجرا می‌شوند، در وهله نخست قدرت بنگاه‌ها را در برقراری روابط غیرمنصفانه و بهره‌کشانه با نیروی کار و در وهله دوم، با رقبا، مشتریان و تأمین‌کنندگان محدود می‌کنند. هدف این قوانین این نیست که بخش خصوصی را به زیردست دولت تبدیل کنند یا مانع آزادی عمل بنگاه‌ها برای کسب سود شوند، بلکه هدف ممانعت از اعمال قدرت و سوء استفاده بنگاه‌های دارای قدرت بازار از زیردستان و بنگاه‌های ضعیف‌تر است. در یک نمونه دیگر، دولت‌ها می‌توانند با وضع تعرفه بر واردات کالاهای اساسی مانع وابستگی کشورها به واردات در تأمین کالاهای اساسی شوند (اجرای اصل دوم اقتصاد صلح). البته، همه کشورها منابع لازم برای استقلال در تولید همه کالاهای اساسی را ندارند و وضع تعرفه بر این کالاها این واقعیت را تغییر نمی‌دهد. اعطای یارانه تولید به تولیدکنندگان کالاهای اساسی می‌تواند از تولیدات داخلی در برابر تولیدات خارجی حمایت کند. از آنجا که وضع تعرفه بر واردات کالاهای اساسی می‌تواند قیمت تمام‌شده محصولات تولید داخل را افزایش دهد، اعطای یارانه به تولیدکنندگان داخلی کالاهای اساسی موجب می‌شود هزینه نهایی تولید این اقلام پرمصرف کاهش پیدا کند و فشار قیمتی بر اقشار کم‌درآمد جامعه تحمیل نشود. یکی دیگر از نقش‌های تاریخی دولت‌ها، تسهیل توسعه و به‌کارگیری فناوری‌های جدید است. فناوری‌های جدید را می‌توان در مسیر استقلال در تولید کالاهای اساسی به کار گرفت. در این راستا، دولت می‌تواند پژوهش‌های مرتبط با فناوری را در مراکز تحقیقاتی و دانشگاه‌های دولتی تأمین مالی کند و سپس با اعمال فشارهای مقرراتی بخش خصوصی را ترغیب کند که در تولیدات خود پیشرفت‌های فناوری را جذب و استفاده کنند. دولت، همچنین می‌تواند بازاری را فراهم کند که فعالان بخش خصوصی بتوانند با طیب خاطر ایده‌های خود را در این بازار سرمایه‌گذاری کنند. ایده‌هایی که در مرحله اولیه توسعه (مرحله بذر) قرار دارند به دلیل مخاطرات همراه باید به پشتوانه خریدهای دولت بازار امنی پیدا کنند تا بتوانند به تولید و توسعه محصولات جدید و فناورانه بیانجامند. به طور کلی، دولت‌ها با سرمایه‌گذاری در توسعه و جذب فناوری‌های جدید (از طریق حمایت از تحقیق و توسعه مرتبط، فشارهای مقرراتی، حمایت مالی از ایده‌های نوآورانه) می‌توانند به تولید کالاهای اساسی با هزینه کمتر کمک کنند و از طریق افزایش استقلال در تأمین این کالاها بخشی از امنیت ملی کشور خود را تأمین نمایند.

نقش دیگر دولت‌ها در اقتصاد صلح از طریق استفاده مؤثر از کمک‌های توسعه‌ای معنا پیدا می‌کند (اجرای اصل سوم اقتصاد صلح). یکی از بحث‌های داغ میان کارشناسان حوزه توسعه بر سر مقایسه اهمیت «تجارت» و «کمک‌های توسعه‌ای» با یکدیگر در افزایش رفاه اقتصادی جامعه است. کسانی که به دریافت کمک‌های توسعه‌ای به عنوان منبع مهمی در توسعه اقتصادی کشورها نگاه می‌کنند، اعتقاد دارند که کمبود

سرمایه فیزیکی و مالی و عقب افتادگی فناوری یا به تعبیری پس افتادگی تکنولوژیک^۱ مهم ترین موانع توسعه اقتصادی هستند. چنانچه کشورهای توسعه یافته ای که از سرمایه و دانش فناوری کافی برخوردار هستند، این منابع را در قالب کمک های خارجی در اختیار کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دهند، عقب ماندگی این کشورها تا حدی جبران می شود و شکاف خود را با سایر کشورها کاهش می دهند. البته، استفاده مؤثر دولت ها از این کمک ها نیازمند نهادسازی است و کشورهای ارائه دهنده کمک های خارجی از انگیزه و ابزارهای لازم برای ایجاد تغییرات نهادی در کشور مقصد برخوردار نیستند. علاوه بر این، انحراف منابع (به معنای استفاده از منابع اقتصادی مولد در راستای اهداف اقتصادی نامولد) در کشور دریافت کننده کمک ها یکی از موانع حصول دستاوردهای توسعه ای است. بارزترین شکل انحراف منابع نیز فساد و مخارج بالای نظامی در کشورها است. نقش تجارت و وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر در دستیابی به اقتصاد صلح مبحث دیگری است که در ادامه در چارچوب جهانی شدن بدان پرداخته شده است.

۸- نقش جهانی شدن در برقراری اقتصاد صلح

«جهانی شدن» به فرآیندی اشاره دارد که به طور مستمر موجب افزایش یکپارچگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای جهان می شود. پرسش اساسی این است که آیا جهانی شدن اقتصاد یا به بیان ساده تر، افزایش وابستگی متقابل کشورها به شبکه تعاملات اقتصادی جهان که بخشی از الزامات اقتصاد صلح به شمار می رود، می تواند به تأمین امنیت جهان و حفظ اقتصاد صلح کمک کند؟ برخی از مزیت های اقتصادی جهانی شدن که در قالب اقتصاد صلح قابل بحث هستند را می توان به صورت زیر برشمرد:

شکل گیری نظام تولید بر مبنای مزیت نسبی^۲ (به معنای تخصص گرایی در تولید و صادرات کالاها و خدماتی که با توجه به منابع داخلی با هزینه کمتر تولید می شوند و جایگزینی تولید داخلی کالاها و خدماتی که با توجه به منابع و امکانات موجود با هزینه بیشتری در داخل تولید می شوند با واردات - به عنوان یکی از آثار مهم تجارت آزاد)، پیشرفت های فناوری، بهره مندی از صرفه های مقیاس و دستیابی به فناوری های تولید انبوه (به معنای کاهش قیمت تمام شده تولید در اثر افزایش حجم تولید)، رقابتی شدن بازار و شکل گیری شرکت های چندملیتی در سایه کمرنگ شدن مرزهای جغرافیایی.

^۱ Technological backwardness

^۲ بر اساس مزیت نسبی دیوید ریکاردو (اقتصاددان انگلیسی)، توزیع جغرافیایی ناهمگن مواهب طبیعی، سرمایه و نیروی کار و تفاوت های اقلیمی هر کشور با کشورهای دیگر سبب می شود یک کشور در تولید کالا یا خدمات مشخصی نسبت به سایر کشورها از مزیت نسبی برخوردار باشد.

از منظر اقتصاد صلح، موارد فوق در زمره آثار مثبت جهانی شدن و متعاقباً افزایش تعاملات بین‌المللی قرار دارند. اما این آثار مثبت، از سوی دیگر، با محدودیت‌هایی همراه هستند. به طور کلی، این موارد نتوانسته‌اند به خلق دنیای مسطح بیانجامند. زمین بازی برای **بنگاه‌های داخلی کوچک و متوسط** هم‌سطح میدان بازی برای بنگاه‌های چندملیتی نیست. **فرصت‌ها و برون‌دادهای نابرابر** (از منظر ثروت، قدرت و درآمد) همچنان در دنیا به قوت خود باقی هستند. مدل **مزیت نسبی و تخصص‌گرایی** در تولید که به عنوان یکی از آثار مهم تجارت آزاد و متعاقباً جهانی شدن دیده می‌شود، از نگاه منتقدان یک مدل مقایسه‌ای ایستا است که اثرات پویای تغییرات ساختاری (که در توسعه اقتصادی واقعی ضروری هستند) و مسیر متغیر جریان‌های تجاری بر مبنای تغییر فراوانی نسبی عوامل را به‌خصوص در کشورهای کمتر توسعه‌یافته در نظر نمی‌گیرد. در واقع، افزایش سطح آموزش، تقویت مهارت نیروی کار و بهره‌برداری از فناوری‌های جدید که از عوامل توسعه کشورها هستند می‌توانند مزیت نسبی آنها را تغییر دهند. مقیاس بهینه تولید نیز با محدودیت‌هایی همراه است و صرفه‌های مقیاس می‌توانند (در اثر تضعیف جریان‌های اطلاعاتی یا عدم تقارن اطلاعات، کاهش انگیزه و هماهنگی‌های درون‌بنگاهی) به **عدم صرفه‌های مقیاس** (به معنای بازده نزولی نسبت به مقیاس و افزایش هزینه واحد تولید) تبدیل شوند. جهانی شدن می‌تواند به‌جای افزایش رقابت به شکل‌گیری **انحصار** بیانجامد که بنگاه‌های انحصارگر، ناقض اصل اول اقتصاد صلح یعنی برقراری روابط اقتصادی متوازن و متقابلاً نافع بین کشورها هستند. بنگاه‌های انحصارگر با برقراری روابط بهره‌جویانه، توسعه اقتصادی (اصل سوم) را نیز به مخاطره می‌اندازند. جهانی شدن همچنین، می‌تواند بسته به قواعد بازی، شرایط بازی و خود بازیکنان **تأثیر مخربی بر اکولوژی کره زمین** (اصل چهارم) داشته باشد. افزون بر موارد فوق، کشورهای فقیری که مزیت نسبی‌شان متکی به تولید مواد خام، ذخایر معدنی و کشاورزی است **سهم** **برابری از سفره تجارت آزاد ندارند.**

با توجه به مزیت‌ها و ضدمزیت‌هایی که افزایش وابستگی به شبکه ارتباطات اقتصادی جهانی به همراه دارد، تأکید اقتصاد صلح برای استفاده حداکثری از مزایای پیوستن به شبکه تعاملات جهانی در گرو محقق شدن شروط زیر است:

- جهانی شدن باید بر شالوده **توازن و منفعت متقابل کشورها** در مناسبات بازرگانی بین‌المللی که به پشتوانه **نهادهای بین‌المللی دموکراتیک و شفاف** قابل تحقق است انجام شود. نهادهای بین‌المللی دموکراتیک و شفاف تحکیم‌بخش مناسبات اقتصادی برابر و مشوق توسعه اقتصادی واقعی هستند (مؤید اصل اول اقتصاد صلح)

- همکاری کامل در پیوستن به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی (که البته به سمت استقرار روابط اقتصادی متوازن و متقابلاً نافع بین کشورها پیش رفته‌اند) چنانچه منوط بر تحقق **فرآیندهای حکمرانی دموکراتیک در سطح ملی** باشد، جای اندکی برای عدم توفیق اقتصاد صلح باقی می‌گذارد. برقراری ارتباط فعالان اقتصادی و مردم کشورهای کمتر دموکراتیک با کشورهایی که از سطوح بالاتر آزادی و دموکراسی برخوردار هستند می‌تواند به تدریج به فشارهای سیاسی داخلی در راستای حرکت به سوی دموکراسی بیشتر در این کشورها منتهی شود (مؤید اصل سوم اقتصاد صلح).
- به منظور تحقق اقتصاد صلح، جهانی شدن باید با **اقدامات ضد انحصار** همراه گردد تا شرکت‌های چندملیتی بسیار بزرگ نتوانند به قدرت‌های اقتصادی انحصارگر تبدیل شوند. این شرکت‌ها باید به شرکت‌های کوچک‌تری تقسیم شوند که به اندازه کافی بزرگ و بهره‌مند از صرفه‌های مقیاس؛ و به اندازه کافی کوچک باشند تا در عرصه رقابت شرکت‌های بین‌المللی به بنگاه‌های انحصارگر تبدیل نشوند (مؤید اصول اول و سوم اقتصاد صلح).
- **تقویت مقررات (ملی و بین‌المللی) در بازارهای مالی** به منظور تحدید انحصارطلبی بنگاه‌های چندملیتی بزرگ و جلوگیری از مخدوش شدن رقابت یکی از گام‌های ضروری جهانی شدن بر مبنای اصول اقتصاد صلح است. تقویت نظام مقررات مالی در سطح ملی و بین‌المللی راه را بر اقدامات کوتاه‌مدت و خلق‌الساعه می‌بندد و مانع شکل‌گیری ابزارهای سوداگرانه می‌شود که سرمایه را از نقش مولد آن (سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، امکانات و تجهیزاتی که در تولید کالا و خدمات واقعی نقش دارند) منحرف می‌سازند (مؤید اصول اول و سوم اقتصاد صلح).
- بر اساس اقتصاد صلح، جهانی شدن نیازمند اتخاذ رویه‌های مسؤولانه‌تر در قبال مسائل زیست‌محیطی و نیروی کار به ویژه در صنایع مرتبط با تولید، انتقال، ساخت محصولات صنعتی، استخراج و پالایش منابع معدنی و طبیعی است. این امر، مستلزم **تقویت قواعد بازی در سطح ملی و بین‌المللی** است (مؤید اصل چهارم اقتصاد صلح).

۹- گروه‌های برنده و بازنده اقتصاد صلح چه کسانی هستند؟

پس از پرداختن به نقش عواملی چون نهادها، دولت و جهانی شدن (افزایش یکپارچگی در شبکه تعاملات جهانی) در اقتصاد صلح، باید به این پرسش مهم پاسخ داد که به دنبال تحقق اصول اقتصاد صلح و ایجاد تغییرات مرتبط چه کسانی منتفع و چه کسانی متضرر خواهند شد. نورث می‌نویسد: «نهادها برای تأمین منافع کسانی ایجاد می‌شوند که برای ایجاد قواعد جدید قدرت چانه‌زنی دارند». بنابراین، ضمن آنکه نهادها

به وجود می‌آیند تا از عدم اطمینان در تعاملات اقتصادی بکاهند و هزینه مبادله را کاهش دهند؛ از سوی دیگر، با دچار شدن به ناکارایی و کژکارکردی می‌توانند عامل تخصیص منافع به گروه‌های خاص شوند. اگر این گفته نورث درست باشد، تصمیم‌گیری در مورد ایجاد سازمان‌ها و نهادهای جدید - یا اصلاح یا گسترش نهادهای موجود - که قرار است در راستای حمایت از اقتصاد صلح عمل کنند، نیازمند ارزیابی این موضوع خواهد بود که به موجب تغییرات نهادی، منافع چه کسانی بیشتر محافظت می‌شود و منافع چه کسانی به مخاطره می‌افتد. با وجود آنکه پاسخ به این پرسش نمی‌تواند از طرح کلیات فراتر برود، اما مهم‌تر از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت.

از یک سو، تشکیلات نظامی دنیا تمایل ندارند قدرت و منابع نظامی خود را در یک جنگ تمام‌عیار نابود کنند. از سوی دیگر، نیاز به نیروهای مسلح به طور کامل از بین نمی‌رود، بلکه کارکرد آن تغییر می‌کند و محدود به آخرین گزینه در دفاع از منافع ملی می‌شود. شعار آمریکا پیش از جنگ جهانی دوم که «ارتش باید گزینه موجود در برنامه باشد نه بالای برنامه» در این مورد مصداق پیدا می‌کند. در مجموع، منافع اقتصادی حاصل از هدایت منابع به بخش‌های اقتصادی مولد و غیرنظامی بسیار بزرگ‌تر از زیان‌های آن است. هزینه کمتر در بخش‌های نظامی به معنای جذب منابع بیشتر در بخش‌های غیرنظامی مانند نهادهای غیرانتفاعی (مدارس، دانشگاه‌ها و بیمارستان‌های دولتی) و عموم مردم است. در واقع، منافع حاصل از این تغییر در هزینه‌کرد عاید کل جامعه خواهد شد. در ادامه، منافع اقتصاد صلح از منظر نحوه تأمین امنیت تشریح شده است.

۱۰- اقتصاد صلح و امنیت نظامی زدایی شده^۱ در برابر نظامی‌سازی^۲ امنیت

همان‌طور که در بخش‌های قبلی تشریح شد، اقتصاد صلح با تکیه بر استقرار ارتباطات اقتصادی امکان دستیابی به امنیت نظامی زدایی شده (گونه‌ای از امنیت که در آن توسل به قدرت نظامی عامل اصلی و اولیه تأمین امنیت ملی نیست) را فراهم می‌آورد. این نوع نگاه در برابر نگاهی قرار می‌گیرد که نیروهای نظامی و دفاعی را نخستین عامل تأمین امنیت ملی قلمداد می‌کند. در واقع، اقتصاد صلح در پی آن است تا مفهوم نظامی‌سازی شده امنیت را نظامی‌زدایی کند و منابع اقتصادی آزاد شده را در خدمت فعالیت‌های اقتصادی مولد و توسعه اقتصادی کشورها به کار گیرد. تفاوت نگاه این دو رویکرد متفاوت به امنیت از رهگذر منافع آن در ذیل بررسی شده است.

¹ Demilitarized Security

² Militarization

۱۰-۱- منافع اقتصاد صلح از منظر دستیابی به امنیت نظامی زدایی شده

هدایت بودجه نظامی به طرح‌های غیرنظامی، موجب گسیل شدن نیروی کار، ماشین‌آلات، تجهیزات و کارخانه‌ها به تولید کالاهای مورد نیاز کسب و کارها و شهروندان می‌شود. از این موازنه یا بده-بستان در کتب اقتصادی تحت عنوان «تفنگ یا گره»^۱ یاد می‌شود که ناظر بر اختصاص بودجه دفاعی در برابر بودجه برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی است. جامعه‌ای که عوامل تولید مانند نیروی کار و سرمایه کمتری را به تولید «تفنگ» (به معنای کالاها و خدمات نظامی) تخصیص می‌دهد، می‌تواند سهم بیشتری از نیروی کار و سرمایه خود را برای تولید «گره» (به معنای کالاها و خدمات غیرنظامی) به کار گیرد. به طور کلی، کاستن از مخارج نظامی در اقتصاد و تخصیص منابع بیشتر به بخش‌های غیرنظامی، دارای دو دسته منافع اقتصادی بلندمدت و کوتاه‌مدت است:

- **عواید بلندمدت** تخصیص منابع به بخش‌های غیرنظامی کمتر شناخته شده هستند. زیرا هزینه‌های ناشی از تخصیص منابع عظیم به تشکیلات نظامی که در بلندمدت اقتصاد را متحمل فشار می‌کنند، اغلب مورد غفلت واقع شده است. فشار نظامی در بلندمدت، بنیان‌های اقتصاد را تحلیل می‌برد و توان آن را برای کارکرد درست مختل می‌کند. از جمله منافع بلندمدت و کمتر شناخته شده می‌توان به افزایش مقاومت اقتصادی و تاب‌آوری اقتصاد اشاره کرد.
- در مقابل، **عواید کوتاه‌مدت** تخصیص منابع بر اساس سیاست «از تفنگ به گره»^۲ شناخته شده‌تر از منافع بلندمدت آن است. با این حال، این عواید تا زمانی که تشکیلات نظامی و دفاعی سهم بالایی از منابع را -به نسبت اندازه اقتصاد- جذب نکرده باشند، مورد توجه واقع نمی‌شوند. اقتصادهای فقیر که ظرفیت‌های اقتصادی محدود خود را به فعالیت‌های نظامی اختصاص داده‌اند، وقتی این منابع را از صنایع نظامی گرفته‌اند و هزینه‌های بیشتری را صرف طرح‌های رفاه عمومی کرده‌اند، به طور آشکار عواید اقتصادی حاصل از تغییر در هزینه‌ها را مشاهده کرده‌اند. حتی اقتصادهای ثروتمند که بودجه‌های نظامی کلانی را تعریف کرده‌اند (مانند آمریکا در زمان جنگ جهانی دوم) با کاستن از بار هزینه‌های نظامی شاهد عواید اقتصادی قابل ملاحظه‌ای بوده‌اند.

¹ Guns vs. Butter:

اصطلاح تفنگ یا گره (که در یک ترجمه بومی‌سازی شده می‌توان آن را برابر با معادل تفنگ یا نان دانست) به تصمیم‌گیری دولت‌ها در خصوص هزینه‌های نظامی و دفاعی در برابر هزینه طرح‌های رفاهی اشاره دارد. به عبارتی، کشورها می‌توانند تصمیم بگیرند که منابع خود را با چه اولویتی به نیروی دفاعی و نظامی یا رفاه مردم اختصاص دهند. این اصطلاح که ابداع آن به آغاز جنگ جهانی اول بازمی‌گردد، در طول زمان تغییراتی یافته است که می‌توان آن را در عباراتی نظیر Guns and Butter, Guns vs. Butter, Guns or Butter, و Guns into Butter مشاهده نمود.

² Guns into Butter

۱۰-۲- نظامی سازی امنیت به عنوان مانع توسعه اقتصادی

توسعه، فرآیند پیچیده‌ای است که مجموعه‌ای از ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. دلایل مختلفی وجود دارد که بر اساس آنها توسعه اقتصادی و سیاسی از آنچه انتظار می‌رود سخت‌تر و کندتر انجام می‌شود. با این حال، تأثیر برخی عوامل بر توسعه جدی‌تر از سایر عوامل است. یکی از موانع مهم توسعه پس از فساد گسترده و سیستمیک، گرایش به نظامی‌سازی در تأمین امنیت است که آثار مستقیم (انحراف منابع مولد اقتصاد) و غیرمستقیم آن (تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی) در این بخش تشریح می‌شود.

تأمین امنیت از مجرای اقتصاد صلح به معنای وابستگی کمتر به نیروهای نظامی و تحمیل مخارج نظامی کمتر بر اقتصاد است. کاهش بار هزینه‌های نظامی (با فرض استفاده بهینه از منابع آزادشده) موجب شکوفایی هر چه بیشتر اقتصاد می‌شود و اقتصاد شکوفا و قوی زمینه حضور پررنگ‌تر در شبکه مناسبات اقتصادی جهان و انگیزه حفظ اقتصاد صلح را پیدا می‌کند. مهم‌تر آنکه نظامی‌سازی امنیت راه توسعه اقتصادی را به طرق مختلف سد می‌کند که در ادامه، به این موانع پرداخته شده است.

۱۰-۲-۱- اولین اثر مخرب نظامی‌سازی امنیت بر توسعه: انحراف منابع مولد اقتصاد

توسعه اقتصادی بسیار فراتر از افزایش پول در اقتصاد است. اقتصاد ماشین پول نیست و فعالیت اقتصادی نیز معنایی فراتر از انجام معاملات بر اساس پول دارد. اقتصاد، یک نظام اجتماعی است که به منظور برآوردن نیازهای مادی افراد جامعه به وجود آمده است. فعالیت‌های نظامی نقشی در تولید غذا، پوشاک، مسکن یا تفریح و سرگرمی ندارند و به تولید ماشین‌آلات، تجهیزات و تسهیلات مورد نیاز جهت تولید این اقلام نیز منتج نمی‌شوند. فعالیت‌های نظامی، مادامی که سایر نیازهای انسانی نظیر نیاز به امنیت را برآورده می‌سازند حائز ارزش هستند که این ارزش بالطبع، ارزشی والا است؛ اما از نظر ماهوی ارزش اقتصادی تلقی نمی‌شود. زیرا به طور مستقیم به افزایش رفاه مادی افراد جامعه که هدف اصلی اقتصاد است، نمی‌انجامد.

مخارج نظامی موجب می‌شوند نیروی انسانی، ماشین‌آلات، تجهیزات و سایر عوامل تولید در خدمت تشکیلات نظامی گرفته شوند. این در حالی است که تمام این منابع می‌توانستند در خدمت تولید و توزیع کالاها و خدماتی درآیند که به افزایش سطح زندگی مردم کمک می‌کنند. بنابراین، هزینه واقعی نظامی‌سازی در اقتصاد، هزینه فرصت رفاهی است که قربانی تخصیص غیر بهینه منابع می‌شود. به این هزینه فرصت باید هزینه‌های دیگری نظیر از دست رفتن جان انسان‌ها، نابودی دارایی‌ها و تضعیف فعالیت‌های اقتصادی ناشی

از آشوب‌ها و تلاطم‌هایی که منابع را به سمت جنگ منحرف ساخته‌اند نیز افزوده شود. چنین هزینه‌ای برای اقتصادهای پیشرفته کمرشکن است و برای اقتصادهای در حال توسعه تقریباً قابل تحمل نیست.

توسعه اقتصادی بدون سرمایه‌گذاری کشورها در مهارت و آموزش نیروی کار و تقویت سیستم‌های زیرساختی حمل‌ونقل، ارتباطات و شبکه‌های تأمین آب و برق قابل تحقق نیست. بدون سرمایه‌گذاری در بخش‌های فوق، اقتصاد نمی‌تواند از اتکاء به صادرات کالاهای اولیه و خام رهایی پیدا کند. البته، سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها به خودی خود موجب توسعه اقتصادی کشورها نمی‌شود، بلکه تنها شرایط و بستری را که توسعه واقعی به آن نیاز دارد مهیا می‌کند. تربیت نیروی متخصص و تحصیل کرده یکی از عواملی است که تأثیر آن بر توسعه اقتصادی کشورها به کرات دیده شده است. به طور نمونه، کشورهای اروپای غربی با بهره‌گیری از نیروی قشر تحصیل کرده و بامهارت خود توانستند به کمک طرح مارشال (یا برنامه بازسازی اقتصادی اروپا)^۱ اقتصاد خود را پس از جنگ جهانی دوم بازسازی کنند. همین نیرو، به کمک توسعه اقتصادی کشورهای ژاپن، تایوان و کره جنوبی آمد. اما علیرغم اهمیت برخورداری از نیروی تحصیل کرده، تقویت نظام آموزشی کلید جادویی حل تمام مشکلات اقتصادی نیست. زیرا تحصیلات سطح انتظارات افراد را افزایش می‌دهد و در صورتی که سرمایه‌گذاری کافی در بخش‌های زیرساختی صورت نگرفته باشد، این امر تنها به منبع فشارهای اجتماعی تبدیل می‌شود، بدون آنکه نقشی در افزایش اشتغال‌زایی و بهبود بهره‌وری اقتصاد ایفا کرده باشد.

۱۰-۲-۲- دومین اثر مخرب نظامی‌سازی امنیت بر توسعه: تمرکز قدرت اقتصادی

دومین اثر سوء نظامی‌سازی امنیت در اقتصاد، تمرکز قدرت اقتصادی است. در جوامعی که ثروت و درآمد به طور نابرابر توزیع شده است، حتی چنانچه گروه برخوردار و ثروتمند در رأس حکمرانی نباشد، نفوذ نابجای خود را بر سیاست‌ها و اقدامات دولت خواهد داشت. این افراد به طور معمول در جایگاهی قرار دارند که می‌توانند با در اختیار داشتن ابزارهای کنترل و سرکوب از جمله قدرت نظامی، به حراست و تقویت

^۱ Marshall Plan:

در پنجم ژوئن ۱۹۴۷ میلادی، جرج مارشال وزیر امور خارجه آمریکا، در یک سخنرانی در دانشگاه هاروارد طرح معروف خود را در مورد بازسازی اقتصادی اروپا اعلام کرد. وی در این سخنرانی از کشورهای اروپایی دعوت کرد تا ضمن بررسی امکانات و نیازهای خود طرح مشترکی را در این خصوص تنظیم نمایند. در این سخنرانی، مارشال آمادگی آمریکا را برای کمک مالی به کشورهای اروپای غربی که خواهان بازسازی اقتصاد خود بودند اعلام کرد و عنوان نمود که این طرح به دنبال ایجاد رفاه عمومی در کشورهای جنگ‌زده اروپای غربی و همچنین پویا شدن صنعت و تولید در این کشورها است. البته، هدف اصلی آمریکایی‌ها از مشارکت در این طرح، ایجاد سدی در برابر نفوذ کمونیسم شوروی در اروپا، توسعه نظام سرمایه‌داری در مقیاس جهانی و خلق بازاری برای خرید محصولات آمریکایی بود که این مسئله نیز عملاً از تسلط کمونیسم در اروپا که در آن زمان آمادگی پذیرش آن را داشت جلوگیری می‌کرد.

مزیت‌های اقتصادی شخصی خود بپردازند. این امر یا از مسیر اعمال نیروی سرکوب محقق می‌شود یا به‌سادگی راه خود را در وضع و اجرای حقوق و قوانین تبعیض‌آمیز و نابرابر پیدا می‌کند.

تمرکز قدرت اقتصادی در اقتصادهای نظامی بیشتر در طرف عرضه اتفاق می‌افتد تا طرف تقاضا. در جوامعی که نظامیون قدرت اقتصادی را در دست دارند و می‌توانند طرف عرضه را کنترل نمایند، استفاده از این قدرت اقتصادی در راستای تعقیب پنهانی منافع اقتصادی خود یا ترساندن و از میدان به در کردن رقبا و تأمین‌کنندگان ضعیف‌تر امر دشواری نیست. برخورداری از امتیازاتی مانند معافیت‌های مالیاتی ویژه و دریافت یارانه‌های دولتی حتی در جوامعی که نظامیان به میزان کمتری قدرت اقتصادی را در دست دارند به آسانی اتفاق می‌افتد و این امر در اقتصادهای نظامی که نابرابری و ویژه‌خواری گروه‌های صاحب قدرت امر بدیهی تلقی می‌شود، به مراتب آسان‌تر به وقوع می‌پیوندد.

ساختارهای ماهیتاً غیردموکراتیک و سلسله‌مراتبی و ارزش‌های حاکم بر اقتصادهای نظامی به‌گونه‌ای است که مانع اتخاذ سیاست‌هایی می‌شوند که تمرکز ثروت و قدرت اقتصادی موجود را برهم می‌زنند. اگر چه توزیع متوازن ثروت و قدرت اقتصادی امر بسیار مهمی در توسعه است، گروهی که در رأس هرم قدرت اقتصادی یا سیاسی نشست‌اند، انگیزه‌ای برای توزیع گسترده‌تر مواهب اقتصادی و سیاسی فراتر از حد ضروری که برای پیشگیری از شورش و تظاهرات مردم در خیابان‌ها لازم است ندارند (آنچه به تعبیر داگلاس نورث، نظم دسترسی محدود خوانده می‌شود).^۱

۱۰-۳- نظامی‌سازی امنیت به عنوان مانع تولید بهینه و کارا^۲ و رقابت‌پذیر شدن اقتصاد

افزایش سطح بهره‌وری در اقتصاد به طور عمده در گروه سه عامل است. (۱) افزایش مهارت و انگیزه نیروی کار؛ (۲) افزایش کمیت و کیفیت سرمایه فیزیکی (ماشین‌آلات، تجهیزات، امکانات و سایر ابزارهای تولید) در

^۱ داگلاس نورث، اقتصاددان نهادگرا در طبقه‌بندی که از نظام‌های اجتماعی ارائه می‌دهد، برخی جوامع را دارای نظم دسترسی محدود (Limited Access Order) می‌داند. این جوامع دارای نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر ورود محدود فرادستان و ایجاد رانت هستند. در این نوع نظام، فرادستان از رانت‌ها برای حفظ نظم و انسجام نظم اجتماعی استفاده می‌کنند. نظم دسترسی محدود به عنوان «دولت طبیعی» شناخته می‌شود، زیرا این نوع نظم روشی طبیعی برای حل معضل خشونت در جوامع است. در این نوع نظم، دستیابی به منابع ارزشمند زمین، نیروی کار و سرمایه یا اجرای حقوق مالکیت، محدود به گروه فرادستان است که ائتلاف غالبی را با یکدیگر پیرامون حفظ شرایط رانتی موجود شکل داده‌اند. ایجاد و توزیع رانت‌ها ضمن تضمین وفاداری فرادستان به نظام، خشونت را محدود می‌کند و از بی‌نظمی جلوگیری می‌کند. در این حالت، همه افراد و نهادها در یک ثبات نسبی فعالیت می‌کنند و هیچ نیروی ذاتی برای تغییر این شرایط وجود ندارد.

^۲ Productive Efficiency:

تولید بهینه و کارا ناظر بر تولید مرتبط با منحنی امکانات تولید است که تولید را با توجه به امکانات موجود در اقتصاد نشان می‌دهد. با تعریف نقاط کارآمد روی منحنی امکانات تولید نتیجه می‌گیریم که تنها راه افزایش تولید یک کالا کاهش تولید کالایی دیگر است. مرز امکانات تولید در واقع نشان‌دهنده هزینه فرصت یک کالا است که برحسب ارزش کالای از دست رفته (یا کالای دوم) اندازه‌گیری می‌شود. برای توضیحات بیشتر در این خصوص به پیوست ۱ مراجعه نمایید.

دسترس و قابل استفاده برای نیروی کار؛ ۳) بهبود سطح فناوری‌های فرآیند و تولید. هر سه این ارکان تقویت‌کننده بهره‌وری دارای یک مؤلفه مشترک هستند: دستیابی به آنها مستلزم تخصیص منابع اقتصادی قابل توجه است. افزایش مهارت نیروی کار نمی‌تواند بدون تخصیص منابع سرمایه و نیروی انسانی به آموزش و پرورش نیروی کار بامهارت محقق گردد. از میان سه عامل فوق، پیشرفت فناوری اساسی‌ترین عامل رشد بهره‌وری است. پیشرفت در زمینه فناوری‌هایی که در تولید مؤثر هستند، به تولیدکنندگان این امکان را می‌دهد که با رقبای خارجی خود نه تنها در قیمت تمام‌شده محصول، بلکه در کیفیت نیز رقابت کنند.

از سوی دیگر، نیروهای نظامی مدرن به تسلیحات و دستگاه‌های فناورانه مجهز هستند. جنگنده‌های فوق پیشرفته، بمب‌افکن‌ها، موشک‌ها، تانک‌ها و کشتی‌های جنگی همه مجهز به آخرین فناوری‌های ارتباطی، ردیابی و موقعیت‌یابی جغرافیایی هستند. فعالیت‌های تحقیق و توسعه و تولید در بخش نظامی فوق‌العاده فناوری‌بر هستند که این امر مستلزم استفاده گسترده از متخصصان بسیار عالی‌رتبه و ماهر حوزه فناوری در بخش نظامی-صنعتی است. این در حالی است که در صورت استفاده از دانش تخصصی این افراد در توسعه فناوری‌های غیرنظامی، می‌توان تخصص آنها را در مسیر تولید محصولات غیرنظامی و فرآیندهای کارا تر تولید این‌گونه محصولات به کار بست.

به‌کارگیری دانش مهندسان و متخصصان فناوری در مسیر توسعه فناوری‌های غیرنظامی و مؤثر در تولید بنگاه‌ها، موجب بهبود کیفی محصول و افزایش کمی بازده به ازای هر واحد نیروی کار و در نتیجه رشد بهره‌وری اقتصاد می‌شود. متعاقباً، قدرت خرید حقوق و دستمزدها (و به همین ترتیب سطح زندگی شهروندان) افزایش می‌یابد. از طرف دیگر، تولیدکنندگان داخلی توان رقابت با رقبای خارجی پیدا می‌کنند. اما با انحراف ظرفیت‌ها و استعدادها موجود از فعالیت‌های اقتصادی مولد به بخش‌های نظامی مدرن، پیشرفت فناوری‌های غیرنظامی که می‌تواند موجب تقویت بهره‌وری شود تقلیل پیدا می‌کند. از این مسئله می‌توان تحت عنوان «انحراف منابع فناوری» یا به تعبیری «فرار مغزها» یاد کرد. در مقابل، گروهی معتقد هستند که سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه فناوری‌های نظامی دارای آثار جانبی و سرریز برای بخش‌های غیرنظامی است و جوامع در هنگام جنگ یا در برهه‌های آمادگی برای جنگ توانسته‌اند به لحاظ فناوری در بخش‌های غیرنظامی نیز پیشرفت کنند. اما پرسش مرتبط با بُعد اقتصادی مسئله این است که کفه کدام یک از دو سر این مبادله سنگینی می‌کند؟ چنانچه وزن هر کدام از طرفین به طرف دیگر سنگینی کند، بنابر قاعده عقل کشورها باید منابع بیشتری را به تحقیق و توسعه در آن بخش تخصیص دهند. شواهد تجربی نشان می‌دهد انحراف منابع به سمت فناوری‌های نظامی، پیشرفت فناوری را در بخش‌های غیرنظامی که می‌توانستند در افزایش کارایی فرآیندها و تولید محصولات مؤثر واقع شوند، کند ساخته است.

در دنیای امروز که منازعات فراوانی در پهنه جهانی به چشم می خورد، اقتصاد صلح می تواند با خشکاندن ریشه بسیاری از تنازعات موجود، از اتلاف منابع اقتصاد در حوزه های غیرمولد و غیراقتصادی بکاهد. مصالح جنگ و حتی آمادگی برای جنگ ایجاب می کند که بودجه کشورها با اولویت پیروزی در جنگ و حفظ امنیت ملی هزینه شود. این در حالی است که در دنیای امروز، قدرت نظامی مترادف با امنیت ملی نیست؛ بلکه استقرار شبکه های روابط اقتصادی بین المللی و حضور در نظام های اقتصادی بین المللی که غنابخش اکوسیستم صلح هستند به راه مطمئن تری برای چانه زنی بر سر منافع اقتصادی و امنیت ملی کشورها تبدیل شده است. به عبارت دقیق تر، صرفه جویی های ناشی از کاهش هزینه های بخش های دفاعی، نظامی و جنگ با دنیا می تواند چرخ های اقتصاد را به صورت مولدتر و کاراتری به حرکت درآورد. از این رهگذر، تغییر گفتمان اقتصاد جنگ به اقتصاد صلح، می تواند امنیت ملی را با هزینه کمتری تأمین نماید. این امر مستلزم تغییر الگوهای فکری هزینه-فایده گزینه ها در شرایط فعلی جامعه است.

در مجموع، مقاومت در برابر تغییر و اصلاح روابط اقتصادی بین المللی که می تواند ناشی از موانع نهادی و ساختاری یا مشی سیاسی ملی و بین المللی کشورها باشد، در کنار افتادن در تله بازی قدرت می تواند نتایج گرانبار و حتی مرگباری در پی داشته باشد که هزینه های اقتصادی آن در کنار سایر هزینه های اجتماعی و سیاسی بر دوش جوامع و توده مردم سنگینی می کند. بر این اساس، خروج از انزوای اقتصادی و تجاری و گسترش روابط اقتصادی با جهان که مترادف با سرمایه گذاری در زوایای نرم قدرت است، می تواند تنها نیروی قابل تمسک جهت برپایی صلح اقتصادی و امنیت جهانی باشد. باید توجه داشت که تحقق اهداف و اصول اقتصاد صلح در نظام جهانی اهتمام تمامی کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه را می طلبد و همه کشورها باید به منظور محافظت در برابر جنگ و تأمین امنیت داخلی با کمترین هزینه، تمامی منابع و امکانات خود را در راستای تقویت بنیه اقتصاد بسیج سازند. البته، نیل کشورهای کمتر توسعه یافته به سمت اصول اقتصاد صلح با دشواری هایی مواجه است که بخشی از آن به نارسایی ها و کاستی هایی بازمی گردد که در بطن ساختارهای نهادی آنها نهادینه شده است. از این میان می توان به سطوح بالای فساد، رانت جویی و کوتاه نگری سیاست گذاران در برخورد با مسائل توسعه اشاره کرد که اجرای سیاست های خوب و سازنده را نیز در اغلب موارد به ضد خود تبدیل می کند و از اهداف تعیین شده دور می سازد. از این منظر، ضروری است که کشورهای کمتر توسعه یافته با گام برداشتن در مسیر توسعه و کاهش شکاف با قدرت های جهانی بتوانند منافع بیشتری را از عرصه بین الملل حاصل نمایند تا این میدان برای آنها به عرصه باخت جهانی تبدیل نشود. همان طور که در این نوشتار تشریح شد، در شرایط وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، قاعده بازی



دیگر بازی حاصل جمع صفر نخواهد بود که بُرد یکی از بازیگران لزوماً به معنی باخت دیگری باشد. بلکه بازی می‌تواند به طور همزمان دو یا چند برنده و بازنده داشته باشد. کشورهایی که در مسیر توسعه گام برمی‌دارند تمام عوامل را در راستای بهره‌برداری از بُرد منافع در میدان تعاملات بین‌الملل و افزایش رفاه شهروندان خود به کار می‌بندند.

منبع:

Dumas, L. J. (2012). *The peacekeeping economy: using economic relationships to build a more peaceful, prosperous, and secure world*. New Haven and London: Yale University Press.

پیوست ۱: توضیح تکمیلی تولید بهینه و کارا (مرتبط با منحنی امکانات تولید یا مرز امکانات تولید)

هرچند در اقتصاد هزاران نوع کالا و خدمات تولید می‌شود ولی برای تبیین ساده‌تر مفاهیم پیچیده در کتب اقتصادی فرض شده است که در اقتصاد یک کشور فقط دو نوع کالای X و Y (مثلاً خودرو و رایانه) تولید می‌شود تا بتوان تخصیص عوامل تولید موجود در اقتصاد را به این دو کالا به طور ساده مدل‌سازی کرد. در اینجا با توجه به پیشینه بحث صورت‌گرفته در خصوص «تفنگ یا گره» (استعاره از تولید کالاها و خدمات نظامی در برابر کالاها و خدمات غیرنظامی و مرتبط با رفاه جامعه) از دو کالای تفنگ یا گره برای تشریح این موضوع استفاده می‌کنیم. به عبارتی، منحنی یا مرز امکانات تولید در مورد دو کالای تفنگ یا گره، ترکیبات مختلف از این دو کالا را نشان می‌دهد که مراد از آن، یافتن نقطه تولید بهینه و کارایی است که اقتصاد می‌تواند در آن همه عوامل تولید موجود و فناوری در دسترس بنگاه را (به جای تخصیص به کالاها و خدمات نظامی) در خدمت رفاه جامعه درآورد. اقتصاد همواره می‌تواند نقاط یا ترکیباتی را روی مرز امکانات تولید یا پائین‌تر از آن (داخل مرز امکانات تولید) انتخاب کند و در نقاط خارج از مرز امکانات تولید نمی‌تواند به تولید بپردازد. چنانچه از عوامل تولید و منابع کمیاب موجود در اقتصاد حداکثر استفاده را ببریم، در این صورت می‌گوییم منابع به طور کارا یا کارآمد استفاده شده‌اند. تمامی نقاط یا ترکیبات تولید واقع بر مرز امکانات تولید (در مقایسه با نقاط داخل مرز امکانات تولید) نشان‌دهنده سطوح کارآمد تولید هستند. وقتی اقتصاد در نقاط کارآمد روی منحنی امکانات تولید دست به تولید بزند، امکان ندارد که بتوان بدون کاستن از تولید یک کالا، تولید کالای دیگر را افزایش داد. در واقع، مرز امکانات تولید در اقتصاد نشان‌دهنده بده-بستان یا مبادله‌ای است که پیش روی جامعه قرار دارد. بر این اساس، چنانچه اقتصاد منابع و عوامل بیشتری را (که در خدمت تولید تفنگ هستند) برای تولید گره به کار گیرد؛ در این صورت، اقتصاد می‌تواند با کاهش تولید هر عدد تفنگ مقدار بیشتری گره تولید کند.^۱

^۱ منبع: منکیو، گریگوری. (۱۳۹۵). کلیات علم اقتصاد. ترجمه دکتر حمیدرضا ارباب، تهران: نشر نی. ص. ۳۰-۲۹